جانشین

گوهر مراد

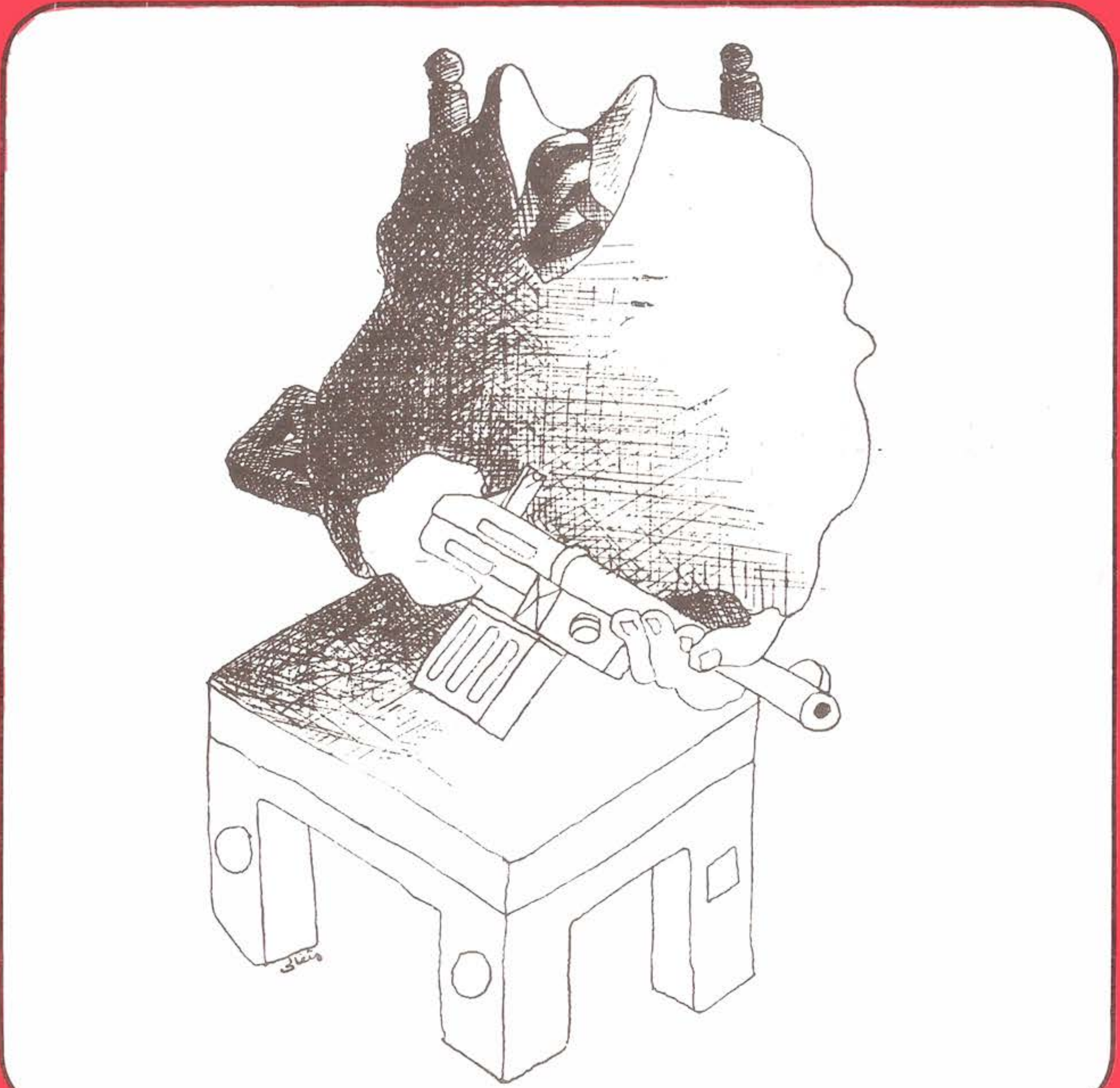

گوهرمراد

جانشین

(نمایشنامه)

انتشارات آگاه

تهران ، ۲۵۳۷

چاپ اول: ۱۳۴۹
چاپ دوم: ۱۳۴۹
چاپ سوم: ۲۵۳۷

جانشین

گوهرمراد

انتشارات آگاه

تهران، خیابان شاهرضا، مقابل دبیرخانهٔ دانشگاه تهران

چاپ این کتاب در بهار ۲۵۳۷ درچاپ فاروس ایران به اتمام رسید.

حق چاپ محفوظ است.

شماره ثبت درکتابخانهٔ ملی ۱۲ به تاریخ ۳۷/۱/۱۹

آدم‌ها:

مرد اول
مرد دوم
مرد سوم

پردهٔ اول

یك تالاربزرگ. پنجره‌ای در روبروکه به بالکنی باز می‌شود و بالکن مشرف برمیدان بزرگ شهر است. چند در درچند جهت. یکی ازدرها به تاریك‌خانه‌ای باز می‌شود که بی‌شباهت به یك انباری یا پستو نیست. یك میز بزرگ با ماهوت سبز در جلو صحنه و چند صندلی دراطراف میز. وضع تالار خبر از یك شلوغی قبلی می‌دهد. همه‌چیز آشفته و درهم است.

مرد اول، مــرد دوم و مردسوم جلوی در نیمه‌باز تاریك‌خانه ایستاده‌اند و به‌شدت می‌خندند، درخود می‌پیچند و دورخود می‌چرخند. ازشدت خنده نفس‌شان بندمی‌آید، آرام می‌گیرند، نفس تازه می‌کنند، شلیك خندهٔ دیگری راه می‌افتد. به شانـهٔ همدیگر می‌زنند، همدیگر را هل‌می‌دهند. می‌خندند ودوباره می‌خندند. مرد اول خنده‌هـای عصبی دارد، روی زمین می‌غلطد و پاهایش‌را درهوا تکان‌می‌دهد وبلند می‌شود. لحظه‌ای آرام می‌گیرند، هرسه نفر از سه جهت به در تاریك‌خانه نزدیك‌می‌شوند ومی‌ایستند. هرکدام حالت بخصوصی گرفته‌اند، قیافه‌ها به‌تدریج جدی و جدی‌تر می‌شود. مرد اول یك‌مرتبـه فریاد می‌زند.

مرد اول نگاش کنین!

مرد دوم بدبخت بیچاره!

مرد سوم فلك‌زدهٔ خاك‌برسر!

مرد اول نوچ‌نوچ می‌کند و بالحن آرام.

مرد اول نگاش کنین! نگاش کنین!

مرد دوم به‌چه وضع و حالی دراومده!

مرد سوم رو به مرد دوم و اول، با تمسخر.

مرد سوم حیوونکی هیچ فکرشم نکرده بود.

مرد اول به‌چه وضع و حالی دراومده!

مرد دوم درب داغون!

مرد سوم لب و لوچه آویزون!

مرد اول صورت تکیده!

مرد دوم لاغر و چروکیده!

مرد اول نفسش بالا نمیآد!

مرد دوم اگه‌م میآد...

مرد سوم از ته چاه میآد!

هرسه شروع به‌خنده‌می‌کنند، لحظه‌ای سکوت، مرد اول با غیظ.

مرد اول کثافت اندر کثافت!

مرد سوم عین تپاله پهن شده رو زمین.

مرد دوم چه‌کار بکنه، واداده دیگه.

مرد سوم عین سگ کتك خورده.

لحظه‌ای سکوت. مرداول یك‌مرتبه و باصدای بلند.

مرد اول چه‌جلالی! چه‌عظمت وشوکتی! چه‌ابهت بی‌مانندی!

هرسه مرد به‌شدت می‌خندند.

مرد سوم یه‌همچو آشغالی بود که ما خبر نداشتیم؟

مرد اول ما داشتیم، مردم نداشتن.

مرد سوم نوچ‌نوچ می‌کند.

مرد سوم دماغشو بگیری جونش درمیره.

مرد دوم زحمت نکش، خود به‌خود درمیره.

مرد اول راست راستی مرگ‌هم چیز بدی نیس‌ها!

مرد دوم برای این کثافت که نعمتیه.

مرد اول آره، حالشو جا میآره.

مرد سوم نجاتش میده.

مرد دوم چشم‌هاش چه دو دوئی می‌زنه!

مرد اول لابد خسته‌س.

مرد سوم به‌خستگی مربوط نیس.

مرد دوم گرسنه شه؟

مرد سوم خیال نمی‌کنم، یك عمر تمام خون مردمو خورده.

مرد دوم شاید دست به‌آب لازم داره؟

مرد سوم کجای‌کاری؟ سرجا خودشو خراب کرده.

هرسه مرد می‌خندند.

مرد دوم پس چه مرگشه؟

مرد اول با لحن قاطع.

مرد اول می‌ترسه بابا، می‌ترسه، می‌ترسه.

مرد سوم　　زنده باد ترس! زنده باد ترس!

هرسه‌نفر ساکتند وبه‌داخل تاریك‌خانه خیره‌شده‌اند. مرد اول یك‌مرتبه پا به‌زمین می‌کوبد و با فریاد.

مرد اول　　هی! سردار بزرگ جلالتماب، ای بزرگ‌ترین...
مرد دوم　　افتخار عالم انسانیت.
مرد اول　　ای منجی کبیر...
مرد سوم　　دنیای بشریت.
مرد اول　　ای آن‌که نام تو تا ابد...
مرد دوم　　بر قلهٔ افتخار تاریخ خواهد درخشید.

لحظه‌ای‌سکوت‌می‌کنند، باتعجب همدیگررا ورانداز می‌کنند، بعد هرسه با یك اطوار و لحن مسخره.

هرسه مرد　　حالت چطوره؟
مرد اول　　اوضاع جور و دنیا به‌کامتان هست؟
مرد سوم　　وجود مبارك... وجود مبارك...
مرد دوم　　از صحت و سلامت‌کامل برخورداره؟
مرد سوم　　ملالی ندارین جز...
مرد دوم　　مفارقت از اون روزهای پرحشمت و جاه؟
مرد سوم　　و جدائی از چنان ایام پرافتخار؟

لحظه‌ای سکوت و هرسه به‌تأسف سر تکان می‌دهند.

مرد دوم　　یادت میآد؟

مرد سوم	دلت می‌سوزه؟
مرد دوم	غصه‌ات گرفته؟
مرد سوم	می‌خوای گریه کنی؟
مرد دوم	یه‌وقت گریه نکنی‌ها! خب؟
مرد سوم	می‌خوای بیام نازت کنم؟
مرد دوم	موهاتو بگیرم بکشم؟
مرد سوم	انگشتامو بکنم تو چشات؟
مرد دوم	گردنتو بپیچونم؟
مرد سوم	مشتمو بکنم تو حلقت؟
مرد دوم	شکمتو جر بدم تا پایین؟
مرد سوم	می‌خوای؟
مرد دوم	نمی‌خوای؟
مرد سوم	پس دیگه گریه نکن.
مرد دوم	ها بارك‌الله!
مرد سوم	این حرفارو می‌زنیم روت زیاد نشه‌ها!
مرد دوم	حواست جمع باشه‌ها!
مرد اول	دیگه اون روزها گذشته.
مرد دوم	و همه‌چی بر گشته.
مرد سوم	ورق، ورق بر گشته.
مرد اول	اون چه را که درخواب نمی‌دیدی و دربیداری‌تصور نمی‌کردی...
مرد دوم	باچشمای خودت دیدی.
مرد اول	راستی فکرشم کرده بودی...
مرد دوم	یه هم‌چو روزی‌هم برسه و...

مرد اول از اون بالا بالاها غل بخوری و...

مرد دوم بالامی‌پرد ویک‌مرتبه روی‌دوپا می‌نشیند

مرد دوم تالاپی...

مرد سوم، مرد دوم را نشان می‌دهد و از مرد دو می‌پرسد.

مرد سوم بیافتی این پایین؟

مرد دوم بلند می‌شود و جدی رو به مرد سوم.

مرد دوم چرا از من می‌پرسی؟

مرد سوم از اون می‌پرسم.

مرد دوم ولی روت به‌من بود؟

مرد سوم اما اون مخاطب من بود.

مرد دوم مخاطب همیشه روبروس.

مرد سوم گاهی‌هم در پهلوس.

مرد دوم اونی که در پهلوس یه‌چیز دیگه‌س.

مرد سوم من با اون چیز دیگه حرف می‌زنیم.

مرد اول پادرمیانی می‌کند.

مرد اول اوناهاش، اوناهاش، اون توس.

نفس راحتی می‌کشند و دوباره متوجه تاریک‌خانه هستند.

مرد دوم حالا، حالا می‌دونی کجائی؟
مرد سوم مطمئنی که خواب نمی‌بینی؟
مرد دوم واضحه؟
مرد سوم روشنه؟

مرد اول با تکان دست.

مرد اول روشنه مثل آفتاب، واضحه مثل خورشید، مثل روز.
مرد دوم روزگار از این بازی‌ها زیاد داره.
مرد اول این دنیای بی‌پدر و مادر به‌کی وفا کرده که به این بدبخت...
مرد دوم به‌این بی‌نوا...
مرد سوم به‌این بیچاره...
مرد دوم به‌این فلک‌زده...
مرد اول بکنه.

مرد دوم معترض رو به‌دیگران.

مرد دوم به‌این که بیشتر از همه وفا کرده.
مرد اول دیگه تموم شد، تموم!
مرد دوم نابود شدی حضرت.
مرد سوم نابود، نابود!

هرسه باهم نابود، نابود، نابود نابود!

چند لحظه سکوت. مرد اول در حالی‌که دست و پا تکان می‌دهد.

مرد اول حالا بشینیم و خوب تماشاش بکنیم.

هرسه چمباتمه‌زده، دست‌ها را زیرچانه‌ستون‌می‌کنند و به‌داخل تاریك‌خانه خیره می‌شوند.

مرد دوم عجبا!

مرد اول حیرتا!

مرد سوم پناه برخدا !

مرد اول رو به دو مرد دیگر.

مرد اول مردم از چی چی این می‌ترسیدن؟

مرد دوم عین یه... عین یه خیك...

مرد سوم داره باد می‌کنه.

مرد اول چشماش داره می‌چرخه.

مرد دوم دندوناش، دندوناش!

مرد سوم دستاش انگار از آهنه، حلبیه.

مرد اول یه طبل سیاه جای شکمشه.

مرد دوم از دماغش دود میاد بیرون.

مرد اول کف پاهاش ریش درآورده.

مرد دوم ریش پاهاشو حنا بسته.

مرد سوم با وحشت.

مرد سوم نگاه کنین! نگاه کنین!

مرد دوم چی بود؟ چی بود؟

مرد اول یه‌موش گنده ازتو گوشش دراومد و رفت تودهنش.

هرسه با وحشت خود را عقب‌می‌کشند. سکوت. مرد دوم به هوا می‌پرد، دست و پا تکان می‌دهد، انگار در حال شادی است، یا می‌خواهد ترس را از خود دور کند.

مرد دوم بسمونه، بسمونه، بسه!

مرد اول به‌هوا می‌پرد و دست وپا تکان می‌دهد.

مرد اول تماشا بسه، بسه!

مرد سوم بدنبال مرد اول به‌هوا می‌پرد و دست وپا تکان می‌دهد.

مرد سوم آره، آره، بسه، بسه!

مدتی می‌چرخند و به شانهٔ هم می‌زنند و خنده‌های عصبی می‌کنند و یك‌مرتبه به در هجوم می‌آورند و باهم پا به زمین می‌کوبند.

هرسه باهم ها! ها! ها! پیشت! پیشت!

خنده‌های طبیعی و راحت می‌کنند، همدیگر را می‌چسبند
که از خنده به زمین نیافتند. مرد اول یك مرتبه،
قاطع و برنده.

مرد اول آقایون! اکنون اون لحظهٔ بزرگ تاریخی که سال‌های سال منتظرش بودیم فرا رسیده.

مرد دوم و سوم درسته، کاملاً درسته.

مرد اول و به‌نظر من هرنوع اهمال و تأمل....

مرد سوم و سهل‌انگاری...

مرد اول بله، سهل‌انگاری ممکنه نتایج بسیار وخیمی بیاربیاره.

مرد دوم سهل‌انگاری درچی؟

مرد اول در وظیفه و مسئولیتی که هم‌اکنون به‌عهدهٔ ما سه‌نفره.

مرد دوم وظیفهٔ چی؟

مرد اول وظیفهٔ تصمیم.

مرد سوم چه‌کارش کنیم؟

مرد اول بگیریم آقایون؟ بگیریم.

مرد دوم خیله‌خب، بگیریم.

مرد سوم راجع به...

مرد دوم وسط حرف مرد سوم می‌دود.

مرد دوم موقعیت تاریخی خودمون؟

مرد اول نه‌خیر!

مرد سوم موقعیت تاریخی دیگران.

مرد اول ابداً!

مرد دوم راجع به‌اوضاع و احوال فعلی؟

مرد سوم ها، راجع به‌شرایط اوضاع گذشته.

مرد اول به‌علامت نفی سر تکان می‌دهد.

مرد دوم راجع به‌توقعات و انتظارات مردم از ما؟

مرد اول نه، نه، نه!

مرد سوم توقعات و انتظارات ما از مردم؟

مرد اول به‌علامت نفی سر تکان می‌دهد.

مرد دوم تربیت قشرهای عقب مانده؟

مرد اول ابداً، ابداً !

مرد سوم تربیت قشرهای عقب نمانده؟

مرد اول به‌علامت نفی سر تکان می‌دهد.

مرد دوم امور توسعهٔ شهرهای مرکزی؟

مرد اول اصلا!

مرد سوم امور توسعهٔ شهرهای حاشیه‌ای؟

مرد اول عصبانی و با صدای بلند.

مرد اول نه‌خیر!

مرد دوم امور جنگلبانی منطقهٔ جنوب؟

مرد سوم فرصت جواب به مرد اول نمی‌دهد.

مرد سوم زراعت مناطق شمال غربی؟
مرد اول نه‌قربان، نه!
مرد دوم منظورت پرورش اطفال عقب افتاده‌س؟
مرد اول اشتباه فرمودین.
مرد سوم تعمیر دیوارهای ریختهٔ پادگان خاکستری، آره؟
مرد اول در چنین موقعیتی؟

مرد دوم مردد و با احتیاط.

مرد دوم امید برای نا امیدان؟
مرد اول مطرح نیست.

مرد سوم یک‌مرتبه به‌هوا می‌پرد و مطمئن.

مرد سوم ردیف کردن تمام دغلبازان؟
مرد اول مطرح نیست.
مرد دوم روابط آیندهٔ ما با همسایگان ناآشنا؟
مرد اول چه فکرهائی!
مرد سوم مسئلهٔ استقرار ما از نظر موقعیت نظامی.
مرد اول این که روشنه.
مرد دوم سر و وضع خودامون؟
مرد اول کار بعدهاست.
مرد سوم مسئلهٔ واکسال‌ها و مدال‌ها؟
مرد اول نه‌آقاجان، نه.

مرد دوم پا به‌زمین می‌کوبد.

مرد دوم و سوم پس چی؟

مرد اول مصمم.

مرد اول دراین لحظات سنگین و خطیر تنها در مورد ـ

با تأکید، در حالی که بـه داخل تاریک‌خانه اشاره می‌کند.

ـ اون یه‌موش کثیف باید تصمیم گرفت.

مرد دوم چه تصمیمی بگیریم؟

مرد سوم با دست‌های خالی و انگشتان دور از هم دور اتاق می‌چرخد.

مرد سوم چه جوری بگیریمش؟ ها؟ چه جوری بگیریمش؟

برمی‌گردد و دست‌های خالیش را نشان مرد دوم و سوم می‌دهد.

مرد دوم این‌کار، کار بعدهاس.

مرد اول عصبانی.

مرد اول کار حالاست. اون هنوز نفس می‌کشه، چشماش‌نگاه

مـی کنه، زنده‌س، میره و میآد، میره و میآد. میره و میآد، میآد ومیره، میآد و میره. میآد، میره، میآد،میره.

دست‌هایش بین گوش‌ها و دهان در حرکت است. یك مرتبه با لحن قاطع فریاد می‌زند.

باید نابودش کرد!

اسلحه می‌کشد و به‌طرف درتاریك‌خانه حمله‌می‌کند. مرد دوم و سوم جلو او را می‌گیرند.

مرد دوم چه خبرته؟

مرد اول فریاد می‌زند.

مرد اول نابود!

مرد سوم ساکت!

مرد اول فریاد می‌زند.

مرد اول مرگ!

مرد دوم آروم!

مرد اول مشت بالا برده نعره می‌کشد.

مرد اول فریاد! فریاد! فریاد!

مـرد دوم و سوم او را عقب می‌زنند و بـه وسط صحنه می‌آورند. مرد اول می‌ایستد، متعجب و گلایه آمیز.

مرد اول شماها با کار من موافق نیستین؟

مرد دوم البته که نه.

مرد اول می‌خواهین زنده بمونه؟

مرد سوم حتماً. حتماً.

مرد اول برمی‌گردد و مشکوك سرتا پای مرد دوم و سوم را برانداز می‌کند.

مرد اول سا... سازش؟

مرد دوم عصبی و قاطع.

مرد دوم این سازش نیس.

مرد اول پس چیه؟

مرد دوم اینو میگن منطق.

مرد اول منطق یعنی جانب اونو گرفتن؟

مرد دوم جانب اونو نمی‌گیریم.

مرد اول پس چرا نمیذارین نابود بشه؟

مرد دوم دست وپا گم‌کرده.

مرد دوم چرا؟ ... یعنی‌چی چرا؟

مرد اول ها! مچ‌تونو گرفتم.

مرد سوم مچ مارو گرفتی؟

مرد اول دیگه لو رفتین!

مرد دوم پرخاشگر.

مرد دوم چه جوری؟

مرد اول سازشکارین! سازشکار!

مرد سوم سازشکار یعنی چی؟

مـرد اول لحظه‌ای سکوت می‌کند و بعد بـا اشارهٔ انگشت مرد دوم و سوم را نشان می‌دهد.

مرد اول یعنی خائن! خائن!

مرد دوم من خائنم؟

مرد سوم من‌هم؟

مرد دوم و سوم، تهدیدآمیزبطرف مرد اول نزدیک می‌شوند. مرد اول عقب‌عقب می‌رود.

مرد اول همین حالا راه مـی‌افتم و میرم و پته‌تان را می‌ریـزم روآب.

مرد دوم پیش از این‌که راه بیافتی وبری، کارت ساخته‌س.

مرد سوم همین حالا زبونتو از پشت‌سر می کشیم بیرون.

مرد اول دست وپا گم‌کرده و ترسیده.

مرد اول برای چی... برای چی از اون حمایت می کنین؟

مرد دوم: این حمایت نیست.

مرد سوم: اون موش کثیف، اون گراز خون‌آشام، اون دیو بد سیرت و قاتل هزاران نفر، بالاخره بدست ما نابود خواهد شد.

مرد اول: همین حالا!

مرد دوم: نه حالا!

مرد اول درحالی‌که عقب‌عقب می‌کشد، با انگشت به مرد دوم و سوم اشاره می‌کند.

مرد اول: دیدین؟ دیدین؟ دیدین؟

مرد دوم: تکلیف اون جلوی همه باید روشن بشه.

مرد اول: تکلیفش روشن روشنه.

مرد دوم: حسابش باید خیلی‌دقیق، خیلی حساب‌شده تسویه‌بشه.

مرد اول پا پیش می‌گذارد.

مرد اول: باید ضربه بشه.

مرد دوم و سوم جلوش را می‌گیرند.

مرد دوم: عجله فایده نداره.

مرد سوم: بهتره صبر کنیم.

مرد اول: به مار زخمی نباید اعتماد کرد.

مرد دوم: دیگه‌کاری ازش ساخته نیس.

مرد اول: همه باید موافقت کنیم که...

مرد دوم		من نمی کنم.
مرد سوم		من‌هم نمی کنم.
مرد دوم		اون یك سند زنده‌س!
مرد سوم		خیلی‌هم زنده‌س!
مرد دوم		جلو ملت باید تمام جنایت‌ها و...
مرد سوم		خیانت‌هایش را اعتراف کند.

سروصدای مردم که آرام‌آرام درمیدان بیرون تالار جمع شده‌اند بـه‌گوش می‌رسد، این صداها بتدریج اوج می‌گیرد و تا آخر نمایش ادامه خواهد داشت. هرسه مرد لحظه‌ای گوش می‌خوابانند و لبخند می‌زنند. مرد دوم، دست‌وپا تکان می‌دهد و با قدم‌های بلند در طول تالار راه می‌رود.

مرد دوم		و اکنون، کارهای مهم‌تری درپیش داریم.
مرد سوم		ده‌ها، صدها، هزارها...
مرد دوم		مسئلهٔ لاینحلی که مهم‌تر از وجود یا عدم اوست.

داخل تاریك‌خانه را نشان می‌دهد.

مرد اول		مثلاً[*]؟

مرد دوم و سوم به‌سرعت و پشت سرهم.

مرد دوم		تنظیم امور ازهم پاشیده و درهم.
مرد سوم		قیاس منصفانه و عادلانهٔ برهم.
مرد دوم		نظارت برآشفتگی‌های اوضاع جدید.

مرد سوم	جهت‌یابی اجتماعی و فلسفی احساسات منفی.
مرد دوم	الغاء کامل تصمیمات ارتجاعی.
مرد سوم	قوت‌بخشیدن به‌هدف‌های سرگشتگی.
مرد دوم	پشتیبانی از تمام جانبازان و فداکاران.
مرد سوم	قوت فکر تمام صاحب‌نظران و بی‌نظران.
مرد دوم	اعمال مدیریت و قدرت برتمام دستگاه‌ها.
مرد سوم	آشفتن خصائل مدیریت‌های دستگاهی.
مرد دوم	نظارت برتعلیم نوباوگان و جوانان.
مرد سوم	و حمایت از درك هرنوع امور متعالی.
مرد دوم	به‌عرصه رساندن نیات صادقانه.
مرد سوم	راه‌بردن و عرضه‌نمودن احساسات فائقانه.

فریاد مردم اوج گرفته، همه باهم فریاد می‌زنند.

مردم	جانشین! جانشین! جانشین!
مرد دوم	براه‌انداختن انجمن‌های ولایتی.
مرد سوم	تعطیل و تنظیم انجمن‌های حمایتی.
مرد دوم	کوشش کامل برای کنترل موالید روستائی.
مرد سوم	دست به‌دست‌هم سپردن بذرهای حیوانی.
مرد دوم	ادغام دستگاه‌های زائد و بی‌مصرف.
مرد سوم	پرخاشگری صنعتی در هودج پیشرفت.
مرد دوم	درهم کوبیدن تمام معاذیر اداری.
مرد سوم	و حریق تمام آئین‌نامه‌های جزائی.
مرد دوم	توجه به‌احتیاجات روزمرهٔ تك‌تك مردم.
مرد سوم	پالایش نیکی‌ها از طریق صافی‌های جدید.

مرد دوم توجه، توجه به‌خواست‌های واقعی و درونی مردم.

مرد سوم و...وصرف‌نظر کردن‌از تمام‌حشرات بخصوص کژدم.

صدای «جانشین، جانشین» بلند و بلندتر شده، مرد دوم و سوم یك‌مرتبه از حرف‌زدن بازمی‌مانند. هرسه مرد گوش می‌خوابانند، سرهاشان به راست و چپ می‌چرخد، همدیگر را نگاه می‌کنند. مرد دوم با صدای بلند.

مرد دوم و مهم‌تر از همه، مسئلهٔ جانشین ! جانشین ! جانشین! جانشین!

مرد سوم یك‌مرتبه به‌هیجان می‌آید.

مرد سوم آره، آره، جانشین! جانشین! شین، نون، الف،جیم. نون، الف ، شین ، جیم . الف ، شین ، نون ، شین. جانشین، جانشین، جانشین!

شروع به‌ورجه‌ورجه می‌کند، مرد اول ودوم، فاصله می‌گیرند، باتعجب حرکات غریب مردسوم‌را تماشا می‌کنند. مرد سوم یك‌مرتبه متوجه حیرت مرد دوم و مرد اول می‌شود، سر جا خشکش می‌زند و چنان قیافه‌ای می‌گیرد که انگار او نبوده که چنان می‌کرده است.

مرد اول چی شد؟

مرد سوم با دست بیرون را نشان می‌دهد،

مرد سوم اونا بودن.

مرد اول به‌پنجره‌نزدیک‌می‌شود و گوش‌می‌خواباند.

مرد اول اونا؟

مرد دوم مردم، مردم!

مرد اول چه خبرشونه؟

مرد سوم جمع شده‌ن و...

مرد دوم خوشحالی می کنن.

مرد سوم هورا می کشن، سرودست می‌شکنن، شادی می کنن!

هلهلهٔ مردم در بیرون اوج گرفته است.

مرد دوم برای ما!

مرد سوم برای جانشین، جانشین!

مردم جانشین! جانشین! جانشین!..

مـرد دوم در حالی که مشت گـره کرده‌اش را بالا گرفته.

مرد دوم مهم‌ترین مسئله‌ای که دراین لحظهٔ عظیم...

مرد سوم تاریخی...

مرد دوم برای مردم اهمیت دارد.

مرد سوم نه‌تنها برای مردم، بلکه برای... برای...

مرد دوم برای ما سه‌نفر.

مرد سوم خودش ومرد اول و دوم‌را نشان می‌دهد.

مرد سوم یعنی من، تو، این!

هرسه همدیگـر را نگاه می کنند. سکـوت طولانی.
مرد اول به وسط صحنه می‌آید و با وقار و تحکم.

مرد اول شما واقعاً چنین عقیده‌ای دارین؟
مرد دوم البته، مگر نظرتو غیراز اینه؟
مرد اول کاملاً غیر از اینه.
مرد دوم ممکنه بگی چه جوریه؟
مرد اول درست برعکس شما دونفر.
مرد سوم لابد اهمیت قضیه را درك نمی کنی.
مرد اول این قضیه از نظر من اهمیت چندانی...

مرد سوم وسط حرف مرد اول می‌دود.

مرد سوم نداره؟

مرد اول جا می‌خورد.

مرد اول چی؟
مرد سوم می‌خواستی بگی که نداره، هـا؟ نمی‌خواستی اینو بگی؟
مرد دوم آره، منظورت یه‌همچو چیزی بود، مگه نه؟
مرد اول خب، تقریباً نداره،آره دیگه، نداره.
مرد دوم چطور نداره؟
مرد اول نداره آقا، اصلا نداره.

مرد سوم شوخی می کنی.

مرد اول نمی کنم.

مرد سوم پس لابد یه‌چیز دیگه، یه‌کار دیگه می کنی.

مرد اول مثلا؟

مرد سوم چه می‌دونم، خودت بهتر می‌دونی.

مرد دوم با پوزخند انگار با خودش حرف می‌زند.

مرد دوم بعد از این‌همه مبارزه، این‌همه تلاش، این همه...این همه...

مرد سوم سگ‌دو زدن...

مرد دوم و بالاخره همهٔ‌جریاناتو ازاین‌روبه‌آن‌رو کردن،چطور ممکنه همه‌چیز از اهمیت بیافته؟

مرد اول همه‌چیز نه!

مرد دوم جانشینی، جانشینی چطور؟

مرد اول با اعتماد به‌نفس کامل.

مرد اول مسئلهٔ جانشینی برای من کاملاً حل شده‌س.

مرد سوم با تعجب.

مرد سوم حل شده‌س؟

مرد دوم جلو می‌آید و رو در روی مرد اول.

مرد دوم چه جوری حل شده؟

مرد اول از همون اول.

مرد سوم جلو می‌آید و رو در روی مرد اول.

مرد سوم کدوم اول؟

مرد اول همون اول اول!

با صدائی‌که انگار فریادیست.

جانشین یعنی من. من، جانشین!

مرد دوم کی؟ کی؟

مرد اول من! من! من!

مرد سوم زکی!

مرد دوم مبارکه!

مرد سوم چه خودشو راه انداخت!

مرد دوم یعنی تو؟

مرد سوم به‌شدت‌می‌خندد وبه‌شانهٔ مرد دوم می‌زند،
درحالی‌که بادست به مرد اول اشاره می‌کند.

مرد سوم یعنی آقا!

مرد اول بله، من!

مرد دوم نکنه شوخیت گرفته؟

مرد سوم یا زده به‌سرت؟

مرد دوم و سوم روبروی هم می‌ایستند.

مرد دوم شاید مغزش باد کرده؟

مرد سوم معلومه، داره هذیان میگه.

مرد دوم اختلال مشاعر پیدا کرده.

مرد سوم بهتره خودشو نشون بده.

مرد اول با تحکم.

مرد اول من از روی عقل و بصیرت و آگاهی کامل به‌اطلاع همه می‌رسانم که جانشین واقعی منم.

مرد دوم جدی؟

مرد اول خیلی‌هم جدی.

مرد سوم چقدرش جدی؟ مرگ من؟

مرد اول عصبانی و دلخور.

مرد اول همه‌ش جدی آقا! همه‌ش جدی!

مرد دوم و سوم می‌خندند. نگاه غضبناك مرد اول، آن‌ها را سرجا میخکوب می‌کند.

من جانشینم!

لحظه‌ای سکوت. مرد دوم و سوم باتعجب نگاهش می‌کنند. مرد دوم معترض جلو می‌آید.

مرد دوم		این مقام را کی به‌شما تفویض کرده؟

مرد سوم می‌زند به بازوی مرد دوم.

مرد سوم		خواب‌نما شده، ولش کن!
مرد دوم		چی‌رو ولش کنم؟

مرد سوم ترسیده.

مرد سوم		خب، نکن!

مرد دوم رو به مرد سوم.

مرد دوم		متوجهی چی داره میگه؟
مرد سوم		البته که متوجهم.
مرد دوم		می‌فهمی چه ادعائی می کنه؟
مرد سوم		چرا نمی‌فهمم؟
مرد دوم		همه‌شو که با شوخی برگزار می کنی؟
مرد سوم		واسه این که ادعاشو...

مرد دوم به وسط حرف مرد سوم می‌دود.

مرد دوم		همین جاست که اشتباه می کنی.
مرد سوم		تو جدی می گیری؟
مرد دوم		البته که می گیرم.
مرد سوم		قبول‌هم می کنی؟

مرد دوم قاطعانه.

مرد دوم اصلاً نمی کنم.
مرد سوم همین حالا گفتی که جدی می گیری؟
مرد دوم این که قبول کردن نیست.
مرد سوم اتفاقاً قبول کردنه.
مرد دوم هیچوقت قبول کردن نیس.

مرد سوم به مسخره.

مرد سوم چه طرز فکر فوق‌العاده‌ای!
مرد دوم البته که فوق‌العاده‌س.
مرد سوم متأسفم.
مرد دوم به‌حال خودت؟

مرد سوم عصبانی و محکم.

مرد سوم تو وقتی یکی‌رو قبول می کنی، جدیش می گیری یا نمی گیری؟
مرد دوم البته که می گیرم.
مرد سوم و وقتی گرفتی دلیل براین میشه...

مرد دوم حرف مرد سوم را می‌برد.

مرد دوم که قبولش نمی کنم.
مرد سوم این دیگه سفسطه‌س.

مرد دوم	سر تا پای توهم مغلطه‌س.

مرد سوم	خودتی!

مرد دوم	پدرته!

مرد سوم	هزار بار دیگه‌م خودتی، پدرته، جد و آبادته!

مرد دوم	شعور که نداری این چیزارو بفهمی.

مرد سوم	بی‌شعوری بهتر از نداشتن جهان بینیه.

مرد دوم	داشتن جهان‌بینی شعور لازم داره.

هلهله و فریاد مردم بیشتر شده، پشت سرهم صدای «جانشین، جانشین» به گوش می‌رسد.

مرد سوم	تو وقتی قبولش می کنی –

اشاره به مرد اول.

– از حق خودت چشم می‌پوشی، اما من...

مرد دوم قاطع.

مرد دوم	من چشم نمی‌پوشم.

مرد سوم	نمی‌پوشی؟

مرد دوم	نه!

مرد سوم	نمی‌پوشی پس چه‌کار می کنی؟

مرد دوم	جلوش درمیآم!

مرد سوم	لخت لخت؟

مرد دوم	جدی جدی!

فریاد «جانشین، جانشین» بلندتر شده.

مرد سوم این کاریست که من می‌خوام بکنم.

مرد اول آرام‌آرام خود را به‌طرف ایوان می‌کشد.

مرد دوم من هم.
مرد سوم هردو می‌خواهیم؟
مرد دوم این جوری برمیاد.
مرد سوم پس واسه‌چی بحث می کنیم؟
مرد دوم تو شروع کردی.
مرد سوم و تو ادامه دادی.
مرد دوم حالا دیگه از سر نگیر!
مرد سوم خودت نگیر!

مرد سوم و مرد دوم یک‌مرتبه متوجه مرد اول می‌شوند.

مرد دوم هی! چه‌کار می کنی؟

مرد دوم و سوم می‌دوند و در دوطرفش قرار می‌گیرند. مرد اول با اطمینان.

مرد اول می‌خواهم ظاهر شوم.
مرد سوم ظاهر بشی؟
مرد دوم مگه غائب بودی؟

مرد اول از چشم مردم، آره.

مرد دوم خیلی‌ها از چشم مردم غائبن.

مرد سوم و باید ظاهر بشن؟

هردو با شانه او را به‌جلوهل‌می‌دهند و وسط صحنه می‌آورند. صدای جانشین،جانشین بلند است.

مرد اول منو می‌خوان.

مرد دوم جانشین‌رو می‌خوان.

مرد اول جانشین منم!

مرد دوم با پوزخند به شانهٔ مرد اول می‌زند.

مرد دوم تو نیستی پدر، خودتم می‌دونی.

مرد اول عصبانی و با فریاد.

مرد اول پس کیه؟

مرد دوم باآرامش و درحالی‌که لبخند به لب دارد، به سینهٔ خود می‌زند.

مرد دوم من! من! من!

مرد سوم کی؟ کی؟ کی؟

مرد دوم بی‌آن‌که جواب دهد، با تکان سر و اشارهٔ دست به سینه، خود را نشان می‌دهد.

تو؟ از شر این یکی راحت نشده تو پیدا شدی؟

مرد دوم با آرامش.

مرد دوم پیدا بودم.
مرد سوم ما که خبر نداشتیم.
مرد دوم از خیلی چیزها خبرنداشتین، این یکی‌هم روش.
مرد سوم خبر چی‌رو نداشتیم؟
مرد دوم از این که جانشین برحق منم، من.
مرد سوم اونوقت بنده این وسط چه‌کاره‌ام؟
مرد دوم چه می‌دونم چه‌کاره‌ای.
مرد سوم نمی‌دونی؟
مرد دوم نه که نمی‌دونم.

مرد سوم رو به مرد اول.

مرد سوم تو چی؟ تو می‌دونی؟
مرد اول اطلاع ندارم.

مرد سوم با تعجب و اصرار.

مرد سوم شماها هیچکدام نمی‌دونین من چه‌کاره‌ام؟
مرد دوم نه‌والله، من که نه.

رو به مرد اول.

توچی؟ می‌دونی؟

مرد اول اصلاً نمی‌دونم.

مرد سوم خودتونو به‌بی‌خبری می‌زنین.

مرد اول من که نمی‌زنم.

مرد دوم من‌هم نمی‌زنم.

مرد سوم حالا که نمی‌زنین، بدونین که منم، منم، منم!

صداها از بیرون فریاد می‌زنند: «جانشین، جانشین، جانشین.» مرد اول‌ودوم یك‌مرتبه می‌زنندزیرخنده، غش و ریسه می‌روند. مرد سوم‌تهدیدآمیز به‌نوبت مرد اول و دوم را نگاه می‌کند.

چه‌تونه؟

مرد اول با تمسخر رو به مرد دوم.

مرد اول چی گفت؟

مرد دوم نگو، نگو، نگو که از خنده روده‌بر میشم.

بی‌خود و الکی می‌خندد.

آخ، آخ، آخ!

مرد اول هم درخنده، مرد دوم را همراهی می‌کند.

مرد سوم کجاش خنده‌دار بود؟

مرد اول کجاش نبود؟

مرد سوم با تأکید.

مرد سوم کجاش بود؟

مرد دوم لابد یه‌جاش بود.

مرد سوم نه‌خیر، نبود!

مرد دوم نبود؟

می‌خندد. مرد سوم قاطع.

نه که نبود!

مرد دوم خنده را تمام می‌کند.

مرد اول یه‌بار دیگه‌م بگو.

مرد سوم نه که نبود!

مرد اول اون حرف اول اولت.

مرد دوم آره، گفتی چی؟

صدای «جانشین، جانشین» اوج می‌گیرد.

مرد سوم من، اونم!

به‌بیرون اشاره می‌کند. مرد دوم وسوم غش و ریسه می‌روند.

نخندین! نخندین!

صدای «جانشین، جانشین» یک‌نواخت و در اوج.

مرد اول منم!

مرد دوم اشتباه می کنی، منم!

مرد سوم منم، منم، منم!

مرد اول خودمم!

مرد دوم تو نیستی!

مرد سوم منم!

مرد دوم نه‌خیر، منم!

مرد اول منم، منم!

مرد دوم منم، منم!

مرد سوم منم، منم!

مرد اول ودوم و سوم منم، منم، منم، منم، منم!

به سینهٔ خود می‌زنند و دور هم می‌چرخند. فریاد «جانشین، جانشین» بلند است. هرسه یک‌مرتبه به طرف ایوان می‌دوند. هرنفرسعی می کند دونفردیگر را عقب‌بزند وموفق نمی‌شود، همدیگر رامی‌چسبند و با هم روی ایوان ظاهر می‌شوند. هلهله و کف زدن وفریاد شادی وسوت بلبلی وصدای چند شیپور وآخرسر شلیك چند توپ. هرنفر سعی می کند دونفر دیگر را به‌داخل تالارهل‌بدهد.همدیگر راچسبیده‌اند و عقب می‌زنند. هرسه به داخل تالار برمی گردند. قیافه‌ها نشانه‌ای از پیروزی دارد.

مرد اول براتون ثابت شدکه منو می‌خوان؟

مرد سوم منو می‌خوان.

مرد دوم من مطرحم، تنها من.

مرد سوم ادعای تو پوچه.

مرد دوم مال توهم احمقانه‌س.

مرد اول فقط من، من مطرحم.

مرد سوم دلیل جدی دارم که منظورشان...

مرد اول کدام دلیل؟

مرد سوم شیپورهارو که شنیدین؟

مرد دوم خب؟

مرد سوم با اطمینان.

مرد سوم به‌خاطر من بود.

مرد اول پوزخند می‌زند.

مرد اول شیپور؟ شیپور؟

مرد دوم و وقتی من ظاهر شدم، بیست ویك...

مرد اول بیست و یك نه، سه...

مرد دوم فوری.

مرد دوم توپ به‌افتخار من شلیك شد.

مرد سوم به‌کدوم دلیل توپ مال تو بود؟

مرد دوم به‌همون دلیل که شیپور مال تو بود.

مرد سوم تو نمی‌تونی ثابت کنی.

مرد دوم توهم نمی‌تونی.

مرد سوم من می‌تونم.

مرد دوم خب؟

مرد سوم دلیل من، نعرهٔ ممتد شیپورها.

مرد دوم و دلیل من، غرش بلند توپ‌ها.

مرد سوم نعرهٔ شیپور از غرش توپ بهتر است.

مرد دوم توپ هزار بار از شیپور جالب‌تر و مهم‌تر است.

مرد سوم شیپور خیلی مهمه.

مرد دوم توپ بی‌اندازه مفیده.

مرد سوم زنده باد شیپور!

مرد دوم جاوید توپ!

مرد سوم شیپور مایهٔ شادی و نشاط است.

مرد دوم و توپ نشانهٔ قدرت و صلابت.

مرد سوم توپ نمی‌تواند مارش بزند.

مرد دوم و شیپور نمی‌تواند گلوله در کند.

مرد سوم اما... اما... اما...

گوئی آخرین برگ‌را می‌خواهد به‌زمین بزند. دست بالا برده، عقب‌عقب می‌رود.

شیپور از پیروزی خبر می‌دهد.

مرد دوم دست بالا برده جلوجلو می‌آید.

مرد دوم و گاهی‌هم از مرگ.

مرد سوم دروغه.

مرد دوم با طنازی و نرمش یادآوری می‌کند.

مرد دوم مارش عزا ! مارش عزا !

مرد سوم با صدای بلند انگار به قهقهه می‌خندد.

مرد سوم توپ، نزول اجلال مرگ را اعلام می‌کند.
مرد دوم افتراست.

مرد سوم انگار مچ مرد دوم را گرفته.

مرد سوم در عزای سرداران؟
مرد دوم بله، بله، اما همیشه بعد از تدفین جنازه.
مرد سوم خب؟
مرد دوم و شیپور ضمن تشییع جنازه.

مرد سوم موفق.

مرد سوم تشییع جنازه، مهم‌تر از تدفین جنازه‌س.
مرد دوم اتفاقاً تدفین جدی‌تر از تشییعه.
مرد سوم درعوض تشییع خوشگل‌تر از تدفینه.
مرد دوم تشییع غم‌انگیزه.
مرد سوم تدفین کثیفه.

مرد دوم تشییع مزخرفه.

مرد سوم در تشییع گل میآرن.

مرد دوم در تدفین گل‌ها را روی سینه می گذارن.

مرد سوم پس تشییع خیلی بهتره.

مرد دوم تدفین مهم‌تره.

مرد سوم نه‌خیر، تشییع!

مرد دوم تدفین!

مرد سوم تشییع، تشییع!

مرد دوم تدفین، تدفین!

مرد سوم تشییع، تشییع، تشییع!

مرد دوم لحظه‌ای تأمل می‌کند و به طور جدی به طرف مرد اول می‌رود.

مرد دوم کدوم یکی خوبه؟

مرد اول هیچکدام!

مرد سوم منظور اینه‌که توپ بهتره یا شیپور؟

مرد اول هیچکدام!

مرد دوم وسوم هیچکدام؟

مرد اول تنها فریاد، فریاد مردم!

مرد دوم چطور شد؟

مرد اول بسیار سریع و قاطعانه.

مرد اول بله، بله، اگه صدای توپ مال تو بود،

به مرد دوم.

و صدای شیپور مال تو بود،

به مرد سوم.

که اتفاقاً نبود وهم توپ و هم شیپور مال من بودند، درضمن هلهله و فریاد شادی مردم‌هم به‌خاطر من بود. و چون فریاد مردم به‌خاطر مـن بود، به‌این دلیل منو می‌طلبیدند، و دراصل تـوپ‌ها و شیپورهام منو می‌طلبیدند. چرا که هرشیپور به‌یك شیپورچی محتاج‌است و هرتوپ به‌یك توپچی. اگه شیپورچی شیپور نزند، هورامی کشد. وتوپچی‌درعین‌حال که توپ درمی کند هورا هم می کشد. پس آن که هورا می کشد و آن که نمی کشد، و آن که توپ درمی کند و آن کـه شیپور نمی‌زند، همه دراصل هورا می کشند. و چون هـورا می کشند خیلی خوشحالند، سوت بلبلی و خنده‌های بلند می کنند، چون خیلی خوشحالند، پس هورا می‌کشند و منو می‌خوان. چون منو مـی‌خوان پس منو می‌طلبند. و چون منو می‌طلبند، طبق قـانون انتخاب اصلح ـ

با فریاد بسیار بلند.

ـ جانشین منم. من یعنی من!

سکوت طولانی. مرد دوم و سوم با تعجب یکدیگر را نگاه می‌کنند. مرد دوم در حال قدم زدن.

مرد دوم سوت بلبلی چیز خوبیه، خیلی مفرحـه، خیلی نشاط‌آوره، مخصوصاً اگه یه‌دلقك در وسط باشه.

مرد سوم اشاره به بیرون می‌کند.

مرد سوم اونا که دلقك نمی‌خوان.

مرد اول برای دلقك که هورا نمی‌کشند.

مرد سوم برای یه‌خروس جنگی چی؟

مرد دوم یا یه پهلوون دوره گرد؟

مرد سوم یا یه بند باز؟

مرد دوم و ما سرنوشت مردم را...

مرد سوم به دست یك خروس جنگی...

مرد دوم یه پهلوون دوره گرد...

مرد سوم یه بندباز...

مرد دوم و یه دلقك...

مرد دوم و سوم با فریاد و باهم.

مرد دوم وسوم نمی‌سپاریم!

مرد اول پس به...؟

مرد دوم دست یه‌آدم حسابی...

مرد سوم می‌سپاریم!

مرد دوم و آدم حسابی یعنی...

مرد اول من.

مرد سوم خودم.

مرد دوم عصبانی و محکم.

مرد دوم با ایــن وضع هیچ چیز درست نمیشه، همه‌ش ادعا، ادعا، ادعا! بس کنین! صداهارو نمی‌شنفین؟ باید به تقاضای مردم پاسخ مثبت داد.

مرد اول موافقم، موافقم، چشم، چشم، چشم!

با قدم‌های محکم به طرف ایوان راه می‌افتد و یك مرتبه می‌دود.

مرد دوم هی!

مرد سوم کجا؟

مرد دوم بگیریمش!

می‌دوند و پیش‌ازاین‌که مرد اول روی ایوان برسد، او را می‌گیرنــد و به وسط صحنه می‌کشند. هــرسه ساکت هستند. مرد دوم وسوم با تحقیر مرد اول را نگاه می‌کنند.

مرد سوم خب؟

مرد دوم می‌خواستی چه‌کار کنی؟

مرد اول می‌خواستم به‌تقاضاهای مردم پاسخ مثبت بدهم.

مرد دوم زرنگی می کردی؟

مرد سوم اما غافل بودی.

مرد دوم که سر من کلاه نمیره.

مرد سوم سر تو نه آقا! سر من! می‌فهمی؟ می‌فهمی؟

مرد اول را رها می‌کند و به‌طرف ایوان می‌دود.

مرد دوم آهای!

مرد اول چه‌کار می کنی؟

مرد دوم بگیریمش!

مرد اول و دوم حمله‌می‌کنند، مرد سوم‌را می‌گیرند و به وسط صحنه می‌آورند. هرسه ساکت هستند، مرد اول و مرد دوم با تحقیر مرد سوم را نگـاه می‌کنند.

مرد اول خب؟

مرد دوم این‌کار تو هیچ معنی داره؟

مرد اول چه خیالاتی پخته بودی؟

مرد سوم می‌خواستم پاسخ مثبت بدم.

سکوت. مرد دوم عصبانی.

مرد دوم احمقانه‌س!

مرد اول خجالت آوره!

مرد سوم چی خجالت آوره؟

مرد اول خجالت آوره! دنائته! پرروئیه! پستیه! احمقانه‌س!

مرد سوم به‌شدت می‌خندد.

مرد سوم دیگ به دیگ میگه...

مرد اول خیلی جدی.

مرد اول واقعاً که روت سیاه.

مرد دوم مسخره‌س، با این وضع که به‌نتیجه نمی‌رسیم.

مرد سوم با کدوم وضع می‌رسیم؟

مرد دوم با یه‌راه و روش کاملاً صحیح.

مرد اول کدوم صحیح؟

مرد دوم راه و روشی که غلط نباشه، شلوغ پلوغ نباشه، بی‌فکری و بی‌شعوری نباشه. عقل تو کار باشه، منطق تو کار باشه، حساب و کتاب تو کار باشه.

مرد سوم با استهزاء.

مرد سوم عقل... عقل چیه؟

مرد دوم با تته پته.

مرد دوم عقل... عقل یعنی همان منطق دیگه.

مرد سوم با استهزاء.

مرد سوم منطق چیه؟

مرد دوم با جرأت بیشتر.

مرد دوم منطق یعنی حساب و کتاب.
مرد سوم و حساب و کتاب؟
مرد دوم حساب و کتاب یعنی حرف حساب. وحرف حساب، یعنی یه‌نفرو می‌خوان!

بادست به‌بیرون اشاره می‌کند. مرد سوم، مرد اول و خودش را نشان می‌دهد.

مرد سوم پس ما چی؟

مرد دوم کاملا خونسرد.

مرد دوم شما دوتا فقط مدعی هستین!

مرد اول و سوم آشفته و در حال اعتراض.

مرد اول وسوم نیستیم، نیستیم، نیستیم، نیستیم!

مرد دوم جلو آن‌ها می‌آید و با خونسردی.

مرد دوم پس چی هستین؟
مرد سوم جانشین!

مرد اول یعنی من، فقط من.

مرد دوم ادعا یعنی همین.

مرد اول وسوم را نشان‌می‌دهد و به‌تنهائی‌می‌خندد.

مرد اول نه‌خیر، نه‌خیر، نه‌خیر. ادعـا یعنی مدعی، و مـدعی یعنی یه موجود مضحك.

مرد دوم یعنی تو.

به مرد اول.

و تو.

به‌مرد سوم. مرد اول جدی و با تأکید روی کلمات.

مرد اول ممکنه من ادعا کنم لباسی که تو ـ

اشاره به مرد دوم.

یا تو ـ

اشاره به مرد سوم.

به تن داری، مال منه. این یك ادعاست، یعنی‌مضحکه و خنده‌دار. وقتی من چنین ادعائی می کنم توبه‌ریش من می‌خندی، میگی عقلش پاره‌سنگ می‌بره، مغزش

خراب شده، دیوونه‌س. درمورد تو-

اشاره به مرد دوم.

و تو-

اشاره به مرد سوم.

هم همینه. وقتی میگین جانشینین، مـن به ریش شما می‌خندم. میگم عقلشون پاره سنگ می‌بره، مغزشون خراب شده، دیوونه‌ن. چرا که ادعا می‌کنن، وچون ادعا می‌کنن، خیلی خیلی مضحکن. روشن شد؟

مدت کوتاهی نگاه می‌کند وبعد به هردو.

به‌ریش‌تون می‌خندم!

مرد دوم به‌ریش خودت بخند!

مرد اول چرا بخندم؟

مرد سوم تو نخند، ما می‌خندیم.

مرد دوم و سوم به مرد اول می‌خندند.

مرد اول به‌چه دلیل؟

مرد دوم واسه این که ادعا می‌کنی.

مرد اول این ادعا نیست، حقیقته، و حقیقت ضد ادعاست. ودر واقع غیر مضحکه.

مرد سوم چطور؟

مرد اول جدی و با تأکید روی کلمات.

مرد اول ممکنه شما ادعا کنین، لباسی را که من به‌تن دارم، مال منه. و وقتی اینو میگین من نمی‌خندم، و وقتی چنین حقیقتی را گفتید، من به‌ریش شما می‌خندم!

مرد دوم می‌خندی؟

مرد اول گیج شده است.

مرد اول می‌خندم؟

از خود می‌پرسد.

چرا می‌خندم؟ نه‌خیر، نه‌خیر، نمی‌خندم!

تند و سریع.

و این درست مثل آن است که هردوی شما بپذیرید که جانشین منم. دراین‌جا من به‌ریش شما نمی‌خندم. و اگرهم بخندم از خوشحالی می‌خندم. چرا که حقیقت بزرگی را گفتید. و هرحقیقت بزرگی من‌را می‌خنداند و خوشحال می‌کند.

مرد دوم خیلی بی‌جا خوشحالت می‌کنه.

مرد اول خیلی به‌جا خوشحالم می‌کنه.

مرد سوم اون‌که خوشحالت می‌کنه حقیقت نیست.

مرد دوم حقیقت یه‌چیز دیگه‌س.

مرد اول عاجزشده و عصبانی.

من همین الان ـ

سریع.

راه می‌افتم و می‌روم و باصدای رسا اعلام می‌کنم ـ

به‌طرف ایوان می‌دود.

که ای مردم‌حقیقت روشن شد!

فریاد می‌زند.

حقیقت روشن شد!

به لب ایوان رسیده است.

جانشین اصلی من...

مرد سوم از عقب، دهن مرد اول را می‌گیرد و با کمك مرد دوم، او را به وسط صحنه می‌کشد.

مرد سوم خفه میشی یا نه؟

مرد دوم فرصت طلب متجاوز!

مرد اول لب ولوچه ورچیده، با قیافهٔ مظلوم آندو را نگاه می‌کند.

مرد اول منو... منو گرفتین؟

مرد دوم آره، دهن تورو گرفتیم.

مرد سوم دهن پدر جدتم می گیریم.

مرد اول خفه‌ام می کنین؟

مرد سوم البته که می کنیم.

مرد دوم ما صدای هرمتجاوزی را خفه می کنیم.

مرد اول به زور؟

مرد سوم آره، حساب‌کار خودتو داشته باش!

مرد دوم پاتو از گلیم خودت بیرون نذار!

مرد اول پس اوضاع فرق نکرده.

مرد دوم فرق کرده، تو نکرده‌ای.

مرد اول بغض در گلو.

مرد اول نکرده، اصلاً نکرده! اونوقتام آدمو می گرفتن، حالام می گیرن! اونوقتام خفه می کردن، حالام می کنن! اونوقتام زور درکار بود، حالام هست!

مرد دوم اونوقتا به خاطر یه چیز دیگه بود، حالا بخاطر چیز دیگه‌س.

مرد اول خفه کردن، خفه کردنه!

مرد سوم علت و عللش فرق می کنه.

مرد اول پس صرف‌نظر کنین.

مرد دوم از چی؟

مرد اول از جانشینی.

مرد دوم تو خودت صرف‌نظر کن.

مرد سوم و تو.

به مرد دوم.

مرد اول شما دوتا.

مرد دوم شما، شما!

مرد سوم شما، شما، شما، شما!

هرسه همدیگر را هل می‌دهند، عقب می‌زنند، دور هم می‌چرخند، همدیگر را می‌چسبند، خشمگین در چشم هم زل می‌زنند.

مرد دوم خیال می کنین فایده داره؟

مرد اول مطمئناً نداره.

مرد سوم در یه‌صورت داره.

مرد دوم که آروم بگیرین و پیشنهاد منو گوش کنین.

مرد سوم از حالا معلومه که چیه.

مرد اول درسته.

مرد دوم چیه؟

مرد سوم که ما دوتا بریم کنار.

مرد دوم نه‌خیر!

مرد اول از جانشینی صرف‌نظر کنیم.

مرد دوم ابداً.

مرد اول به‌تو رأی بدیم.

مرد دوم برای چی؟

مرد سوم که بری اون بالا!

ایوان را نشان می‌دهد.

مرد دوم و بعد؟

مرد اول فریاد بزنی که...

هرسه باهم فریاد می‌زنند.

هرسه باهم جانشین منم.

ساکت می‌شوند و مبهوت همدیگر را نگاه می‌کنند.

مرد دوم اشتباه می کنین.

مرد سوم خب؟

مرد دوم هرسه خسته، عصبی، ناراحتیم.

مرد اول من نیستم.

شدیداً خسته است.

مرد سوم من‌هم نیستم.

شدیداً خسته است. مرد دوم اصلاً قیافهٔ خسته ندارد و بشاش است.

مرد دوم	من هستم.
مرد سوم	به‌درك که هستی.
مرد اول	واقعاً که.
مرد دوم	با وجود این لازمه که...
مرد اول	فایده نداره.
مرد سوم	توافق حاصل نمیشه.
مرد دوم	راه‌حلی پیدا کنیم.
مرد اول	برای چی؟
مرد دوم	برای قانع کردن همدیگر.
مرد سوم	اگه نشدیم؟
مرد دوم	نشده‌ایم.
مرد اول	اگه شدیم؟
مرد دوم	همه‌چیز حل شده.

همدیگر را نگاه می‌کنند، قیافه‌ها راضی‌وقانع به‌نظر می‌آید. هرکدام دریك‌سمت میز می‌نشینند. دست‌ها زیرچانه‌ها ستون است. هرسه‌مرد دارند فکرمی‌کنند.

پردهٔ دوم

ادامهٔ پردهٔ قبلی. صدای «جانشین، جانشین» خسته، آرام، یک‌نواخت ومداوم از بیرون شنیده می‌شود. سه مرد در سه سمت میز نشسته‌اند. مرد اول رو به تماشاچیان، سرش را روی میزگذاشته، خـروپفش بلند است. مرد دوم چشم‌ها را بسته، سرش‌را روی دست‌گرفته، سخت درعالم دیگری است. مرد سوم بیدارترازدونفر دیگر، گاه می‌جنبد، تکان می‌خوردو زیرچشمی دیگران را می‌پاید. چند لحظه این چنین می‌گذرد. مرد سوم سر برمی‌دارد و نگاه مـی‌کند. مرد دوم تکان می‌خورد، مرد سوم فـوری سرش را روی دست می‌گذارد وچشم‌ها رامی‌بندد. چندلحظه بی‌حرکت است. لحظه‌ای بعد مرد سوم دوباره‌سرش را بلند می‌کند، چشم‌ها را بازمی‌کند، خبری‌نیست. مطمئن، بلند می‌شود وپاورچین پاورچین می‌خواهد دور بشود. نگاهش متوجه پنجره است. می‌خواهد روی ایوان ظاهر شود. اما پیش ازاین‌کـه از کنار میز دور شود، مرد اول، بی‌آن‌که چشم بازکند،در حال خروپف وخرناسه، دست دراز می‌کند وبازوی مرد سوم را می‌گیرد واو را سرجامی‌نشاند. مردسوم وحشت‌زده،مرداول‌ومرد دوم رانگاه می‌کند،دوباره سرش را روی‌دست تکیه‌می‌دهد. وحالت‌تفکر به‌خود می‌گیرد. یک‌سکوت‌طولانی. یک‌مرتبه مرد دوم سر از روی دست برمی‌دارد ودهن‌دره می‌کند ومشت‌به سینه می‌زند. بلند شده باصدای رسا اعلام می‌کند.

مرد دوم شروع کنیم.

مرد اول و سوم ازجا می‌پرند و دهن‌دره می‌کنندو کش وقوس‌می‌آیند. یک‌مرتبه مرد اول‌مشت‌محکمی روی میز می‌کوبد.

مرد اول بکنیم!

مرد سوم مشت می‌کوبد.

مرد سوم خیله خب!

اول سینه جلو می‌دهند ومدتی همدیگر را نگاه می‌کنند. نگاه‌ها حالت استفهامی دارد، هر یک منتظرند که دیگری شروع کند.

مرد سوم چرا وایستادین؟
مرد اول بنشینیم؟
مرد سوم نه، نه، شروع کنین!

با دست به‌مرد اول و دوم اشاره می‌کند. مرد اول و دوم مدتی همدیگر را هاج و واج نگاه می‌کنند.

مرد اول ودوم بکنیم؟

از همدیگر می‌پرسند.

مرد دوم کی بکنه؟

مرد سوم رو به مرد دوم.

مرد سوم تو!
مرد دوم چرا من؟
مرد سوم پس...

متوجه مرد اول می‌شود.

پس تو!

مرد اول رو به‌مرد دوم.

مرد اول چرا خودت نه؟
مرد سوم برای این‌که من می‌خوام تماشا کنم.
مرد اول تماشا داره؟
مرد سوم البته‌که داره.

مرد اول می‌خندد و به‌شوخی به بازوی مرد دوم می‌زند.

مرد اول خودمون نمی‌دونستیم‌ها.
مرد دوم چی‌چی مارو می‌خوای تماشا کنی؟

به مرد دوم.

مرد اول حالا که دلش می‌خواد بذار بکنه.

راه می‌افتد وشکل‌مخصوصی می گیرد وبه‌مردسوم.

خوبه؟ ها؟

شکل دیگری می گیرد.

چطوره؟

شکل دیگری می گیرد ونگاهی‌به‌او می‌کند ودوباره شکل دیگری می گیرد.

خوشت اومد؟

مرد دوم یک‌مرتبه راه می‌افتد.

مرد دوم بیا !

شروع به‌قدم‌زدن می‌کند. از دوایـرکوچك شروع می‌کند و رفته‌رفته، قطر دوایر را بزرگ‌تر می‌کند، حـرکاتش مضحك و خنده‌دار است، در بزرگ‌تـرین دایره، مسیر خود را عوض می‌کند و به‌طرف بالکن راه می‌افتد.

مرد اول وسوم هی! هی‌هی‌هی!

می‌دوند و پیش از اینکه مرد دوم به‌لب پنجره برسد، جلو او سد می‌شوند، ولی مرد دوم بدون اعتنا به آنها مسیر خود را عـوض می‌کند و به وسط صحنه برمی‌گردد. مرد اول و سوم از پشت سر او پیش می‌آیند. هردوخیط شده‌اندولی بروی خود نمی‌آورند. مرد دوم رو به‌مرد سوم.

مرد دوم بست شد یا بازم برم؟

مرد سوم نری سنگین‌تری.

مرد دوم می‌خواستی تماشا کنی.

مرد سوم یه‌چیز دیگه‌رو.

مرد اول چی‌رو؟

مرد سوم شما دوتارو باهم.

مرد اول ودوم به‌شدت و به قهقهه می‌خندند. مرد دوم رو به‌مرد اول.

مرد دوم ما دوتارو یه‌جا می‌خواد.

مرد اول اشکالی نداره، بذار بخواد.

مرد دوم بغل دست مرد اول می‌ایستد و یک‌مرتبه گوش او را می‌چسبد و بشدت می‌کشد و روبه‌مرد سوم.

مرد دوم چطوره؟

مرد سوم نه، نه، نه!

مرد دوم دماغ مرد اول را می‌چسبد و بشدت می‌کشد و به‌مرد سوم.

مرد دوم این یکی خوبه؟

مرد سوم سرتکان می‌دهد و با افاده.

مرد سوم اینم، نه.

مرد دوم دست می‌برد و یک‌تار مو ازریش مرد اول را می‌کند و بعد به‌طرف مرد سوم می‌رود. درحالی که مو را نشان می‌دهد.

مرد دوم این چطور؟ خوبه؟

مرد سوم مو را در دست مرد دوم نگاه می‌کند و به علامت نفی سر تکان می‌دهد.

مرد سوم نه، فایده نداره.

مرد دوم خیله خب.

برمی‌گردد و جلو مرد اول می‌ایستد، با دودست او را مرتب می‌کند و بعد سرش را مختصری به طرف راست برمی‌گرداند، بعد یک دو قدم عقب و جلو می‌آید و به‌وسط دست‌هایش تف می‌کند و یک‌مرتبه سیلی محکمی به گوش مرد اول می‌خواباند و رو می‌کند به‌مرد سوم.

راضی شدی؟

مرد اول قبل از این‌که مرد دوم برگردد، تیپای محکمی در ... مرد دوم می‌زند و مرد دوم بشدت روی زمین پهن می‌شود. مرد اول رو به مرد سوم می‌کند.

مرد اول این یکی چطور بود؟

مرد سوم بلند می‌خندد و با صدای رسا.

مرد سوم عالی بود، عالی بود، عالی، عالی!

مرد دوم بلند می‌شود و با خشم به‌طرف مرد اول راه می‌افتد، و یک‌مرتبه متوجه خنده‌های مرد سوم می‌شود، چند قدم به طرف مرد سوم می‌آید و می‌ایستد و با صدای خشمگین.

مرد دوم احمق خودتی!

مرد سوم درحال خنده با لحن طنزآمیز.

مرد سوم خیله خب، خیله خب، شروع شد. ادامه بدین!

مرد دوم با مشت گره‌کرده به‌طرف مرد سوم راه می‌افتد.

مرد دوم توهم باید شرکت کنی یا نه؟

مرد سوم با خندهٔ تمسخر عقب می‌رود. مرد دوم به‌مرد سوم نزدیك می‌شود. مرد اول بـه میز نزدیك شده مشت محکمی می‌کوبد.

مرد اول اخطار نظامنامه‌ای دارم.

مرد سوم و دوم می‌ایستند. مرد دوم همچنان کـه مشتش بالاست.

مرد دوم کدوم نظامنامه؟

مرد اول یه‌اخطار کوچولو.

مشت مرد دوم پایین می‌آید.

مرد دوم که چی؟

مرد اول داریم حاشیه میریم.

مرد سوم من که نمیرم.

مرد دوم تو باعث شدی.

مرد سوم که شروع بشه. درسته؟

مرد دوم جدی جلو می‌آید و متفکر.

مرد دوم موضوع اصلی عبارت بود از...

به‌فکر می‌رود. صداهای بیرون بلندتر می‌شود.

صدای مردم جانشین! جانشین! جانشین!

هرسه گوش می‌خوابانند، بعد دور میز می‌نشینند، قیافه‌های مختلف می‌گیرند و به‌فکر می‌روند، صداها آرام آرام‌دور می‌شود و از دور یك نواخت‌به‌گوش می‌رسد.

مرد دوم فکراتونو کردین؟

مرد اول و سوم جواب نمی‌دهند. مرد دوم رو به مرد اول.

با توام.

مرد اول مدتی درسکوت مرد دوم را نگاه می‌کند. انگار آدم احمقی را زیر نظر گرفته، با انگشتان یك دست روی میز ضرب گرفته.

مرد اول لازمه تو بدونی؟

مرد دوم اشکالی داره؟

مرد اول مطمئناً.

مرد دوم چه اشکالی؟

مرد اول ممکنه از اندیشه‌های من سوء استفاده بکنی.

مرد دوم پوزخند می‌زند.

مرد دوم من؟

مرد اول جدی.

مرد اول بله، جنابعالی.

مرد دوم خیلی جدی بلند می‌شود و انگار درحال سخنرانی است.

مرد دوم آقایون، حالا که شما این همه مواظب اندیشه‌ها و افکار گهربار و پر مغزتان هستید، باشید. سوءظن خصلت عمده و بزرگ محافظه‌کاری است. ولی من در طریق دیگری گام برمی‌دارم.

مرد اول وسوم بهمدیگرچشمك می‌زنند و لبخند به لب دارند.

پس گوش کنین.

قدم می‌زند و سینه صاف می‌کند. لحن بسیار جدی دارد.

آقایون، درتمام‌کاینات وعالم موجودات، اصلی است بی‌اندازه جدی، بی‌اندازه مهم،بی‌اندازه قابل توجه.

مکث.

یك خروس از میان صدها مرغ خانگی، یکی‌را برای جفت‌گیری انتخاب می‌کند. مرغی چاق و چله، با ران‌های پر و سینهٔ پر گوشت وبرآمده، کاکل ظریف

و پرخون، و پـرهای تروتمیز، بسیار لوند، و بسیار طناز و مهربان، چگونه ایـن مـرغ انتخاب شده و چهارصد و نود و نه مرغ دیگر انتخاب نشده؟

با صدای بلند.

چیزی -

آرام.

در میان بوده.

مکث.

توی خیابان راه می‌روید. باران آمده همه جا را پـر کرده، پاچه‌های شلوار را بالا می‌زنید، پا را بلند می‌کنید، به‌دقت جلو چشم‌تان را نگاه می کنید. آنگاه پا را درنقطه‌ای می گذارید وصد نقطهٔ دیگرنمی گذارید، چرا ؟

با صدای بلند.

چیزی -

با لحن آرام.

در میان بوده.

مکث.

به ده جا دعوت می‌شوید. نه جا را قبول نمی‌کنید، یك‌جا را قبول می‌کنید. چرا ؟

قیافهٔ آندو را نگاه می‌کند و پوزخند می‌زند، ادامه می‌دهد.

در تالار مجللی هستید، انواع و اقسام خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها دراختیارتان هست. کسی‌هم مواظب شما نیست. همه چیز می‌توانید بخورید، هیچ چیز نمی‌خورید. فقط جرعه‌ای آب می‌خورید. و بعد... و بعد...

با انتظار دو مرد را نگاه می‌کند.

تکه‌ای طناب انتخاب می‌کنید و خودتان را دار می‌زنید. چرا ؟

با صدای بلند.

چیزی ــ

با صدای آرام.

درمیان بوده.

مکث.

سوار آسانسوری هستید ودارید بالا می‌روید.دیگران می‌خواهند به‌مقصد برسند وشما نمی‌خواهید به‌مقصد برسید،چرا آنهامی‌خواهند. وچرا شما نمی‌خواهید؟ آسانسور راه می‌افتد، آن‌ها به‌مقصد نمی‌رسند و شما به‌آرزوی خود می‌رسید. چرا؟

مرد سوم داد می‌زند.

مرد سوم چیزی...

مرد دوم با قاطعیت حرف او را قطع می‌کند.

مرد دوم هزاران بارامکان تولد برای یك موجود بدنیا نیامده، پیش می‌آید. اودست رد به‌سینهٔ زندگی می گذارد و دیار مرگ را بر وادی زندگان ترجیح می‌دهد.

با لحن آرام.

لابد چیزی درمیان بوده.

با صدای رسا و واضح.

آن چیز، چی بوده آقایون؟

مرد اول مرگ.

مرد دوم نه!

مرد سوم آسانسور.

مرد دوم نه‌خیر!

مرد اول باران.

مرد دوم اصلاً!

مرد سوم مرغ خانگی.

مرد دوم عصبانی.

مرد دوم نه‌آقایون، نه!

مرد سوم پس اون ــ

با صدای بلند.

چیز ــ

با صدای آرام.

چی بوده؟

مرد دوم مقایسه بوده آقایون. اون چیز، مقایسه بوده.

مرد سوم نگفتی آقا، هیچوقت اینو نگفتی.

مرد دوم با لبخند.

مرد دوم بنابراین برای انتخاب...

با دست بـه بیرون اشاره می‌کند و ساکت می‌شود.
صدای مردم اوج می‌گیرد.

فریاد مردم جانشین! جانشین! جانشین!

مرد دوم مقایسه لازمه!

هرسه به‌علامت تأیید سر تکان می‌دهند. مرد اول و سوم از کنار میز بلند می‌شوند و حالت آمـاده‌باش دارند. مدتی همدیگر را نگاه‌می‌کنند وچندلحظه‌ای هرکدام در یك جهت راه می‌روند و در فکرند. در یك لحظه مرد اول جلو می‌آید و می‌ایستد و خیلی جدی.

مرد اول قبل ازهمه باید میزان و درجهٔ هوش مقایسه بشه.

مرد سوم من موافق نیستم.

مرد اول به چه دلیل؟

مرد سوم من با معلومات عمومی موافقم.

مرد دوم اتفاقاً من معتقدم که هردو لازم و ضروریه.

مرد سوم معلومات عمومی خیلی بهتر از میزان هوشه.

مرد اول آدمی که هوش نداره، معلومات عمومی نداره.

مرد سوم اتفاقاً آدمی که معلومات نداره، هوش نداره.

مرد دوم تهدیدآمیز جلو می‌آید و قاطع بـه مرد سوم.

مرد دوم سبزینهٔ گیاهی را تعریف کن.

مرد سوم چی‌رو تعریف کنم؟

مرد دوم سبزینهٔ گیاهی‌رو.

مرد سوم از من معلومات عمومی بپرس.

مرد دوم پرسیدم سبزینه‌رو بگو.

مرد سوم این به‌هوش مربوطه.

مرد اول درحالی‌که سر تکان می‌دهد.

مرد اول نه، به‌معلومات عمومی مربوطه.

مرد سوم نه‌خیر، به‌هوش، به‌هوش.

مرد دوم قلب چند دریچه داره؟

مرد سوم قرار نیس همدیگرو دست بندازیم‌ها، یادتون باشه!

مرد دوم فرق مغز انسان و مغز گوسفند چیست؟

مرد سوم مغز گوسفند را می‌شورن، تمیز می کنن، آردمی‌زنن، نمك فلفل می‌زنن، روغن می‌زنن، می‌پزن، می کوبن و می‌خورن.

مرد دوم و مغز انسان؟

مرد سوم مغز انسان، خب معلومه، مغز انسانو دور می‌ریزن.

مرد دوم در سال هزار ویازده‌هجری، چه اتفاقی درتاریخ‌وطن ما رخ داد؟

مرد سوم در سال هزار و یازده هجری، عالیجاه همت بلند، شیر گیرنام‌آور، محمدخان بااسکندرخان وصادق‌خان که دوبرادر صلبی بودند، بهمراه شیخ‌علی‌خان و

شکرعلی‌خان که دوبرادر صلبی نبودند، با یار اویس‌خان و آدینه‌خان از شهر بخارا خارج شدند. اتفاقاً در آن زمان والاجاه خلدآشیان قیطاس‌خان ضمن صحراگردی و راهزنی از شمال به‌جنوب و از جنوب به شمال...

مرد دوم بسه!

مرد سوم با لبخند پیروزی.

مرد سوم خوب بود؟

مرد دوم چی خوب بود؟

مرد سوم معلومات عمومی.

مرد اول پوزخند می‌زند.

مرد اول این که اطلاعات عمومی بود.

مرد سوم عصبانی به مرد اول.

مرد سوم سال هزار و نهصد وپنج قمری چه اتفاقی افتاد.

مرد اول سال هزار ونهصد و پنج قمری؟

فکر می‌کند.

هیچ اتفاقی نیفتاد.

مرد سوم اتفاقی نیفتاد؟

مرد اول — نه که نیفتاد.

مرد سوم — درسال هزارو نهصدوپنج قمری، محاربهٔ بسیارسختی میان روم‌و روس اتفاق افتاد. دامنهٔ این‌محاربه بدان‌جا رسید که والاجاه کلب علی‌خان میانجی گری‌دو دولت شکوهمند را بعهده گرفت و بهمراه‌وزیرالوزراء مورد اعتمادش‌میرزاجعفرخان سوار براسب از بیشهٔ شیران و دلیران گذشت و به‌وسط میدان محاربه درآمد. اما آتش غضب هردوطرف چنان بود که به‌ضرب رومیان دیوسیرت و جرید روسیان بـدطینت ناف و سرین و مقصد والاجاه خلدآشیان کلب‌علی‌خان پاره شد واز اسب بیفتاد و بمرد و جان به‌جان آفرین سپرد.

مرد اول — نه‌خیر، نسپرد!

مرد سوم — پس چه‌جوری مرد؟

مرد اول — برای این که سرینش پاره شد.

مرد سوم — برعکس به‌این دلیل که نافش دریده شد.

مرد اول — کجا دریده شد؟

مرد دوم — ساحل بحرالمیت.

مرد اول با لحن جدی از مرد دوم می‌پرسد.

مرد اول — حدود و ثغور بحرالمیت را توضیح بده.

مرد دوم متفکر و غمگین.

مرد دوم — دریای مرده. دریا، مـرده. از جمود نعشی رها شده،

سیال و تیره، لخته‌های سنگین و سر گردان، سر به‌این خاك و آن خاك می‌ساید. دریای مرده، مرگ مذاب، چه حدودی، چه ثغوری؟ از کـران تا بی کران، بـه صورت ابر، به‌صورت شبنم.

مرد اول نقطهٔ شبنم چیست؟

مرد دوم اعتنا نمی‌کند.

مرد سوم شبنم، آن پرداختهٔ لطیف طبیعت است که از دل آسمان‌ها آرام آرام پایین می‌ریزد. حاشیهٔ ظریف گلبرگ‌هـا نقطهٔ شبنم است.

مرد دوم عصبانی.

مرد دوم نقطهٔ اشباع بخار آب را درهوا...

مرد سوم به مرد دوم.

مرد سوم اسکندر مقدونی در کدوم نقطهٔ دنیا متولد شد؟

مرد دوم در مقدونیه.

مرد سوم نه‌خیر، اصل و نسبش از خاك پاك وطن ما بوده.

مرد دوم از مرد اول می‌پرسد.

مرد دوم فلسفهٔ مثبته چیست؟

مرد اول هرچیز مثبت خوبست و هرچیز منفی...

مرد دوم می‌خندد.

مرد دوم توجه به‌تجربیات و محسوسات دنیوی، بی‌اعتنائی به دنیای ماوراءالطبیعه.

مرد سوم از مرد اول می‌پرسد.

مرد سوم به‌چه دلیل در دوره‌ای از تاریخ پرافتخار، شیرشمشیر را کنار گذاشته، چهار زانو سردر گریبان نشسته بود؟

مرد اول درمرحله‌ای که خسته بود و حوصله‌اش سررفته بود.

مرد سوم می‌خندد.

مرد سوم گرفتن شمشیر ازدست شیر، دریکی ازمراحل حساس تاریخی اتفاق افتاد. وچون شیر حیوانیست وحشی و شرور و شیطان‌صفت و هیچ‌وقت مثل انسان، رفتار نمی‌کند. گاهی از نشستن خسته می‌شود، برمی‌خیزد، شمشیربه‌دست می‌گیرد. درمقابل یك چنین‌امرطبیعی، گرفتن شمشیر از دست شیر امریست بسیار طبیعی.

مرد دوم دست در جیب می‌کند و بعداز یک‌لحظه، مشت بسته‌اش را بیرون می‌آورد و جلو مرد سوم می‌گیرد.

مرد دوم تو مشت من چیه؟

مرد سوم با تعجب نگاه می‌کند.

مرد سوم تو مشت تو؟

مشت مرد دوم‌را می‌گیرد و لمس می‌کند و درحال تفکر.

یك سوزن.

مرد دوم سوزن؟

مرد سوم نه، نه، نه، صبر کن.

چشم‌ها را بسته، آرام زیرلب با خود می‌گوید.

مداد تراش؟ دوات؟ زیرسیگاری؟ فنجان؟ قمه؟ چکمه؟

محکم.

دگمه!

مرد دوم دگمه؟

مرد سوم آره، آره!

مرد دوم تو مشت من؟

مرد سوم نه، نه، صبر کن.

درحال فکر، چشم‌ها را بسته زیرلب تعدادی‌کلمات را بی‌صدا تکرار می‌کند، بعد چشم‌ها را باز می‌کند و درحالی‌که چشم می‌چرخاند، باز به‌تکرار کلمات، زیرلبی ادامه می‌دهد. با لبخند شیطنت‌آمیز، انگار به نتیجهٔ قطعی رسیده است.

یه‌چیز خوردنی.

مرد دوم مثلا؟

مرد سوم یك پول سیاه.

مرد دوم پول سیاه خوردنیه؟

مرد سوم چه اشکالی داره، اگه یکی خورد میشه خوردنی.

مرد دوم وا کنم؟

قاطع.

مرد سوم پول سیاه، پول سیاه.

مرد دوم بفرما!

مشتش را باز می‌کند، دستش خالیست. مرد اول و سوم بهت‌زده نگـاه می‌کنند. مرد دوم دوباره دست در جیب می‌کند و لحظه‌ای بعـد مشت بسته‌اش را جلو مرد اول می‌گیرد.

مرد اول هیچ‌چی!

مرد دوم بفرما!

مشتش‌را باز می‌کند. یك پول سیاه تو مشتش است. مرد اول عصبانی دست توی جیب می‌کند و بعداز یك‌دقیقه مشتش‌را بیرون می‌آورد.

مرد اول حالا تو!

مرد دوم نمیگم.

مرد اول چرا نمیگی؟
مرد دوم من به‌این چیزا اعتقاد ندارم.
مرد اول پس چرا از ما دوتا پرسیدی؟
مرد دوم شما دوتا اعتقاد داشتین.

مرد اول و سوم با هم.

مرد اول وسوم نه‌خیر، من نداشتم.
مرد دوم با وجود این هردو باختین.

مرد سوم عصبانی و آشفته.

مرد سوم این‌کار ابلهانه‌س.
مرد اول چی‌رو می‌خوای ثابت‌کنی؟
مرد سوم برو خودتو دست بنداز!
مرد اول خیال می‌کنی ما خریم؟
مرد سوم و این چیزارو نمی‌فهمیم؟
مرد اول چشم‌بندی می‌کنی؟
مرد سوم خیله خب!

دستمالی از جیب درمی‌آورد و جلو چشم مرد دوم می‌گیرد.

این چیه؟

دستمال را چندبار جلو چشم مرد دوم تکان می‌دهد.

مرد دوم دستمال.

مرد سوم خوب نگاه کن!

مرد دوم یه دستماله.

مرد سوم بسیار خب.

دو گوشهٔ دستمال‌را می‌گیرد و به‌شدت تاب می‌دهد، می‌چرخاند وچیزی زیرلب خوانده به دستمال فوت می‌کند و یک‌باره دستمال را باز می‌کند.

خب؟

مرد اول به‌شانهٔ مرد دوم می‌زند.

مرد اول حالا چیه؟

مرد دوم به‌دستمال خیره می‌شود.

مرد دوم این؟

مرد سوم آره، چیه؟

مرد دوم این یه دستماله.

مرد اول به‌شدت می‌خندد و مرد سوم ازخندهٔ مرد اول به‌خنده می‌افتد.

مرد اول گفتی دستمال؟

مرد سوم دوباره دستمال را می‌چرخاند.

مرد سوم آره؟

مرد دوم پس چیه؟

مرد اول این یه فرفره‌س!

مرد سوم دستمال را توی جیب می‌گذارد ودر حال شادمانی.

مرد سوم باختی، باختی، باختی!

مرد دوم معترض و عصبانی.

مرد دوم مقایسه، مقایسه، ادامهٔ مقایسه!

مرد سوم باشه.

مرد دوم در امر برنامه‌ها و طرح‌های آینده.

مرد اول یک‌مرتبه می‌پرد وسط و قاطعانه.

مرد اول قبل از همه، اقدامات جدی و شدیدی که در مسیر کلی تاریخ وزیربنای اجتماعی به‌عمل خواهم‌آورد، مزاحمت‌های پیش‌پا افتاده را ازصورت عادی خارج ساخته، به‌شکل منطقی درخواهم آورد. آزادی نسبی تمام‌عناصر هرج ومرج طلب رامحدود کرده، بامنشور تازه‌ای عناصر خیانت پیشه را از میان خواهم برد. غریبه‌های غربتی را درحفره‌های بسیار کوچك وبسیار تنگ اسکان داده،همه را ازشر بیابان گردهای‌خطرناك نجات خواهم داد. مدیریت مستقیم را به صورت

جهش‌های پدیده‌ای مطرح کرده، فنون و صنایع‌نوین را نیروی‌محرکهٔ کامل کارخانه‌های کبریت‌سازی‌خواهم ساخت. تمام اصلاح طلبان واقعی را که نظریات‌جدی دربارهٔ انسان جامع داشته باشند، در رژهٔ اصلی‌روز- های تاریخی شرکت خواهم داد. از اذهان تحلیل گر و منطقی، بادکنك‌های کوچولوئی خواهم ساخت و هرکدام را برسر در حمام کهنه‌ای خواهم آویخت. تمام قوانین پوسیدهٔ اقتصادی را از صورت جزمی درآورده، برای تعمیر و دستکاری تحویل کارگاههای چوب بری و آهنگری خواهم داد. روابط تولیدی را نه‌تنها از جنبهٔ اعتقادی یا جنبهٔ انتفاعی،بلکه از راه نابودکردن هرنوع تحجر انعطافی و قابلیت انطباق انتقادی‌جدا ساخته، ظرافت دشواریهای تحلیل گرایان را دریك چارچوب تسلط برتاریخ، یا تسلط بربازار، بدون اینکه مرحلهٔ سوم را ازنقطه‌نظرتملك بر وسایل تولید جدی بگیریم، به‌دوتکهٔ عمده،شقه خواهم‌کرد. و برای درك رویدادهای عمده، چیز تازه‌ای را که تا امروز وجود نداشته و شاید به‌احتمال بسیار کم در کیف قابل حمل و نقل سلمانی...

مرد دوم چی؟

مرد اول سلمانی.

مرد دوم کدوم سلمانی؟

مرد اول همهٔ سلمانی‌ها.

مرد دوم چه‌کار خواهی کرد؟

مرد اول کیف سلمانی‌ها را به صورت یـك اصل عمدهٔ فلسفه‌گرائی،ازهرنوع گسیختگی و آزادمنشی جدا خواهم کرد.

مرد دوم که چطور بشه؟

مرد اول که خوب بشه.

مرد دوم چی خوب بشه؟

مرد اول نقش هسته‌ای تمام فرهنگ‌های بومی.

مرد دوم و بعد؟

مرد اول تا هرنوع تـورمی در بانك‌های خصوصی از نـرخ بهره‌ای بسیار زیاد آزاد شود.

مرد دوم سرانجام؟

مرد اول تا دهقانان متوسط‌الحال به‌صورت هسته‌های عمده‌ای درآمده، با کمك دست و پـای مصنوعی، بتوانند از چرخ فلك‌های رنگین، استفادهٔ شایانی بکنند.

یك سکوت ممتد بین سه‌نفر. مرد دوم به مرد سوم.

مرد دوم تو، تو چه‌کار خواهی کرد؟

مرد سوم من؟

سرفه می‌کند.

من... من...

راه می‌رود و قدم‌های بلند برمی‌دارد.

بله مــن... قبل از همه در تربیت مواشی و گــاو و گوسفند خواهم کوشید. آخه من شیر و کره وسرشیر و خامه را خیلی دوست دارم.

سکوت. قدم می‌زند.

دستور خواهم داد تمام در و دیوار شهرهای بزرگ را رنگ قرمز بزنند.

سکوت.

قرمز از همهٔ رنگ‌ها قشنگ‌تره. مگه نه؟

سکوت. قدم می‌زند، و می‌ایستد. دست بـه پشت زده است.

برای تمام زن‌های‌سبزه مقرری ماهانه‌ای تعیین خواهم کرد. و برای‌زن‌های‌سفید مقرری ماهانه تعیین‌نخواهم کرد.

کف می‌زند و تنهایی می‌خنــدد. خنده‌اش تمام می‌شود. سکوت. راه می‌رود و می‌ایستد.

بالای هردرخت،بلندگوی بسیار بزرگی‌خواهم بست تا صدای بچه‌بلبل‌ها، در همه‌جای دنیا پخش بشود.

انگارازافکار بزرگ خود لذت‌برده، سرتکان می‌دهد.
سکوت. راه می‌رود و می‌ایستد.

ساختمان‌های خیلی خیلی‌بلند خواهم‌ساخت،تاآدم‌ها به‌شکل مورچه دیده شوند.

قدم می‌زند، سرفه می‌کند، می‌ایستد و سکوت.

جرثقیل عظیمی خواهم ساخت و تمام اعدامی‌ها را یك‌جا به‌جرثقیل خواهم‌آویخت. بله، یك جا!

سرجا ایستاده فکر می‌کند و در حالی‌که با انگشت تهدید می‌کند.

به‌دانشمندان زیست‌شناسی دستور خواهم داد کاری بکنندکه امکان‌جفت‌گیری بین تمام موجودات‌بوجود بیاید. خرس با طاووس، سگ با گاو، خر با فیل، گرگ با لاك پشت، آدم با موش!

مکث. شروع به قدم‌زدن می‌کند، در قدم دوم می‌ایستد و با قاطعیت.

دستور خواهم داد برای تمام سگ‌های لاغر و پیر و دندون ریخته، دندون مصنوعی درست‌کنند تا بهتر و راحت‌تر و محکم‌تر گاز بگیرند.

مکث. راه می‌افتد، می‌ایستد، تا می‌خواهد دهان بازکند. مرد دوم شروع می‌کند.

مرد دوم — برنامهٔ بسیار درخشانی درپیش داری!

مرد سوم — همه را عملی خواهم کرد.

مرد اول — لابد این اندیشه‌های ناب و بی‌نظیر را از قوانین جنگل استخراج کرده‌ای!

مرد سوم — نخیر، همه‌اش مال خودمه.

به کلهٔ خود اشاره می‌کند.

مرد اول — حالا بهتر نبود عوض این‌جا، بالای یك درخت بودی؟

مرد سوم تقریباً با فریاد.

مرد سوم — میمون خودتی!

مرد اول — حرف دهنتو بفهم!

مرد سوم — تو درخت‌رو گفتی!

مرد اول — تو هم میمون‌رو گفتی!

مدتی کج‌کج همدیگر را نگاه می‌کنند. حالتی دارند که انگار می‌خواهند دست به‌یقه شوند، این حالت طولانی است و بتدریج آرام می‌شوند و به آشتی می‌رسند. مرد سوم برمی‌گردد و رو به مرد دوم.

مرد سوم — تو چه نقشه‌ای داری؟

مرد دوم — به‌خودم مربوطه.

مرد اول — چرا مطرح نمی‌کنی؟

مرد دوم — لزومی نداره.

مرد سوم ما باید بفهمیم.

مرد دوم پیاده که کردم می‌فهمین.

مرد اول وسوم، مدتی همدیگررا نگاه می‌کنند. مرد سوم نزدیک‌شده، چیزی در گوش مرد اول می‌گوید. هر دو تصمیم می‌گیرند. به مرد دوم نزدیک می‌شوند. مرد اول به مرد دوم.

مرد اول تو... تو... بانقش آئین خواهی سنت گرایان چه خواهی کرد؟

مرد دوم عوض جواب، سر تکان می‌دهد. مرد سوم به مرد دوم.

مرد سوم در جالیزهای ملی چه نوع پیوندی را توسعه خواهی داد؟

مرد دوم پوزخند می‌زند. مرد اول رو به‌مرد دوم.

مرد اول درمقابل مصادرهٔ افکار تجریدی، چه اقدامی به عمل خواهی آورد؟

مرد سوم در مورد مقرری ماهانهٔ زنان سبزه‌رو چه تصمیمی خواهی گرفت؟

مرد اول به مرد دوم.

مرد اول چرا حرف نمی‌زنی؟

مرد سوم به مرد دوم.

مرد سوم حوصله‌شو نداری؟

مرد اول به مرد دوم.

مرد اول از مقایسه درمیری؟

مرد سوم به مرد دوم.

مرد سوم جر می‌زنی؟

مرد دوم با قاطعیت.

مرد دوم برگ برنده دست منه!

مرد سوم برگ چی؟

مرد دوم سوابق و زندگی معنوی من وتأثیر آن در راه وروش مبارزهٔ چندسالهٔ من.

مرد اول سوابق من که...

مرد دوم بررسی در توازن نیروهای جامعه، اولین جرقه‌ای‌بود که ذهن مرا درمقابل مسئلهٔ «هستی برای خود» قرار داد وآماده‌ام کرد تا چنین‌تحول بزرگی را که امروزه همه شاهدش هستند بوجود بیاورم. امتیاز فردی من عاملی بودکه اساسی‌ترین مسئلهٔ مبارزه را برای من حل کرد. رابطه‌های فردی را به‌هیچ‌صورتی در درهٔ تفکرات‌مفید قرار ندادم. واصولاً وحدت‌کلی‌اجتماع

را همیشه به‌صورت یك بازتاب از خود می‌دیدم. در چنین مرحله‌ای اساسی‌ترین پدیدهٔ فکری برای من پیدا شد، یعنی وجود طبقات رابه‌آن صورت‌مضحکی که خیلی‌ها مدعی هستند، انکار کردم. بدین ترتیب هدف‌های من متکاثف شدند، با این استدلال که رنگ سبز خوشایند است و میوه، بسیار خوشمزه است، و چون میوه سبز است پس خوشایند و خوشمزه‌است، هرچند که نارس‌باشد یا بی‌خاصیت. تمام این‌تحولات نتیجهٔ روحیهٔ بسیار محکم من بود که توانستم‌هر نوع مصیبتی را از سربگذرانم و آراء و اقوال پیشینیان را در محك عقل و تجربه بسنجم. و اگر برداشت‌علمی وفلسفی درکار نبود، مسلماً برنامه‌های من، مثل‌هزاران برنامهٔ دیگر، غیرمفید و بی‌مصرف می‌شد و درجریان تکامل‌تاریخ تأثیرلازم‌را نمی‌گذاشت. من‌تمام زندگیم را فداکردم تا بتوانم افکار عالیه و درخشان خود را نه‌تنها برای نسل امروز، بلکه برای نسل‌های بعدهم به ودیعه بگذارم.

مرد سوم من درتاریخ هزار ویکصدو نود و پنج میلادی پا به عرصهٔ وجود نهادم. پدرم‌نابغهٔ بسیار بزرگ ومعروفی بود. او بایك حرکت کوچك، همه را از خنده‌روده‌بر می‌کرد. معروف است وقتی من به‌دنیا آمدم با نوك عصای بسیار بلندش اونقدر این‌جای منو-

زیر چانه‌اش را نشان می‌دهد.

غلغلك داد که صدای خنده‌ام تا چندخانه آن طرف‌تر شنیده می‌شد. مادرم خانم بسیار زیبائی بود که ازاین نظر تقریباً شهرهٔ آفاق بود. و مسلم است که من این زیبائی فوق‌العاده را از مادر به‌ارث برده‌ام. تربیت اولیهٔ من عالی بود. در روزهای اولیهٔ زندگی، عوض شیر، به‌من قیماق‌می‌دادند. در دوسالگی اسب‌سواری، درسه‌سالگی چوگان‌بازی، درچهارسالگی تیراندازی، درپنج‌سالگی تمام فنون کشتی را یادگرفتم و... و... ودر شش سالگی سیاستمدار بزرگی بودم. تازه، تازه درهفت سالگی دندان درآوردم.

مرد اول چی درآوردی؟

مرد سوم دندون، دندون آقا، دندون! اونوقت، زندگی درخشان من آغاز شد. درتمام جبهه‌ها مبارزه می‌کردم. وتامن قدم پیش می‌گذاشتم، تمام مبارزین فی‌الفور شکست می‌خوردند. می‌دونین اونوقت‌ها من چندساله بودم؟ هشت‌ساله آقا، هشت‌ساله! در نه‌سالگی یادگرفتم که همیشه بی‌رحم باشم و درعین‌حال ذره‌ای‌هم دل‌نازك. اول‌بکش، بعد یه‌ذره گریه‌کن. چندبارهم عاشق‌شدم. ولی برخلاف نوابغ دیگر، هیچوقت ناکام نشدم. در تمام طول زندگی و مبارزه‌ام، یك‌نیروی مافوق‌طبیعی نگهدار و نگهبان من بود. اون به‌من پول می‌رسوند، نون می‌رسوند، عقل می‌داد، قدرت می‌داد. و در تمام کارها من توکل به‌او داشتم. و دراثر همان توکل دائمی بود که توانستم تمام مشکلات را پشت‌سر

گذاشته، پیروز و موفق...

به‌طرف بالکن راه می‌افتد.

به‌مقام جانشینی...

تندتر می‌دود. مرد دوم وسوم جلو او رامی‌گیرند.
مرد سوم عقب‌عقب می‌آید و روی یکی ازصندلی‌ها
می‌افتد و با صدای آرام.

برسم.

مرد دوم می‌خندد. مرد اول یک‌مرتبه.

مرد اول درسابقهٔ من هیچ‌چیز درخشانی وجود ندارد. من در دامن پدری بزرگ شدم که تمام عمرغذای گرم‌نخورد و با شکم‌سیر، سر به‌زمین نگذاشت. من‌یک گدا زاده بودم و همیشه پشت سر پدر راه می‌افتادم و ــ

انگار یک بچه گداست.

رحم کنید، کمک کنید، گرسنه‌ایم، نهار نخورده‌ایم.

با تغییر لحن.

و هیشکی رحم نمی کرد، کمک نمی کرد، گرسنگی سرجاش بود، بیچارگی بـرقرار بود. من دنبال علت

اصلی این مسائل رفتم وفهمیدم که گرسنه‌ها نبایدبنالند. اگر پول ندارند، در عوض مشت دارند، و مشت، بله مشت، راه را برمن هموار کرد. اما من... من هنوزم که هنوزه، گرسنه‌ام، بیچاره‌ام. من نابغه نیستم،هوش زیادی‌هم ندارم...

مرد سوم آها، درست برخلاف من!

مرد اول اما درد همه را می‌فهمم. چرا که من از روز تـولد، همیشه کتك می‌خوردم، زجر می کشیدم، فحش مـی‌-شنیدم.بزرگ که شدم همیشه در زندان بودم، وهربار در یك هلفدونی دنگال و تنگ و تاریك، به چارمیخ کشیده می‌شدم. هفته‌ای‌یك‌بار شمع آجینم می کردند. حالا... حالا باچنین گذشتهٔ دردناکی، شماها حـاضر نیستید ذره‌ای وضع مـرا درنظر بگیرید. مثل دیگران با من‌رفتارمی کنید. اذیتم می کنید، ناراحتم می کنید.

هق هق گریه‌هایش بلند می‌شود و بـه گوشه‌ای پناه می‌برد، در حالی‌که زار می‌زند و شانه‌هایش تکـان می‌خورد، صورتش‌را درمیان دست‌ها پنهان می‌کند. مرد سوم به مرد دوم.

مرد سوم چه‌ش شد؟

مرد دوم نفهمیدم.

مرد سوم قهر کرد؟

مرد دوم گریه می کنه.

مرد سوم واسه چی؟

مرد دوم لابد تو اذیتش کردی.

مرد سوم نخیر، تو مسخره‌اش کردی.

مرد دوم تو اگه از زندگی پدرت تعریف نمی‌کردی، اون یاد گدائی باباش نمی‌افتاد.

مرد سوم به‌خاطر گدائی بابای اون، من که نمی‌تونستم از بزرگی و بزرگواری بابای خودم صرف‌نظر کنم؟

مرد دوم بالاخره تو گناهکاری.

مرد سوم اتفاقاً تو. یادته اون‌وقتا بریشش می‌خندیدی؟

مرد دوم توهم می‌خندیدی.

مرد سوم ولی من مثل تو نمی‌خندیدم.

مرد دوم چه‌جوری می‌خندیدی؟

مرد سوم خیلی‌خوب، خیلی قشنگ، خیلی خیلی عالی!

مرد دوم برعکس. خیلی بد، خیلی‌زشت، خیلی خیلی افتضاح!

مرد سوم داری دعوا راه می‌اندازی‌ها!

مرد دوم به بازوی مرد سوم می‌زند و به مرد اول اشاره می‌کند.

مرد دوم تموم کن دیگه!

هردو با احتیاط، پاورچین‌پاورچین به‌طرف مرد اول راه می‌افتند و در یك‌قدمی او می‌ایستند و همدیگر را نگاه می‌کنند. مرد سوم با احتیاط دست جلو می‌برد و خیلی آرام به شانهٔ مرد اول می‌زند.

مرد سوم هی! چته بابا؟

مرد دوم گریه می کنی؟

مرد سوم اوا، اوا، مرد گنده!

مرد دوم خجالت داره‌ها!

مرد سوم خوبه که غریبه‌ای این‌جا نیست.

یك لحظه مکث. دوباره همدیگر رانگاه‌می‌کنند. مرد دوم به مرد اول.

مرد دوم طوریت شده؟

مرد سوم ها؟ دلت گرفته؟

مرد دوم اتفاقی افتاده؟

مرد سوم خاطرهٔ خیلی بدی یادت اومده؟

مرد دوم از چیزی دلخوری؟

مکث. همدیگر را نگاه می‌کنند. مرد اول آرام نگرفته است.

مرد سوم ببینم، واسه بابات گریه می کنی؟

مرد دوم نکنه گرسنه ته؟

مرد سوم یا حوصله‌ت سررفته؟

مرد دوم غصه‌ات شده؟

مرد سوم بس کن دیگه!

مرد دوم بچه که نیستی!

هردو شروع به نوازش مرد اول می‌کنند. مرد اول شانه تکان می‌دهد. مرد دوم و سوم همدیگر را نگاه می‌کنند. مرد سوم به مرد اول.

مرد سوم	ببینم، ببینم، این مرتیکه چیزی بهت گفت؟
مرد دوم	خیال می کنم این پفیوز تورو دست انداخت!

هردو به همدیگر خیره می‌شوند. یک‌لحظه سکوت و نگاه‌های خشن بین آن دو رد و بدل می‌شود. مـرد سوم به مرد اول.

مرد سوم	خیله‌خب بابا، خیله خب، حالا هرچی بوده گذشته.
مرد دوم	رهاش کن دیگه، رهاش کن.

ازدوطرف بازوی راست‌وچپ مرد اول‌را می گیرند. مرد اول خودش را آزاد می‌کند.

مرد اول	ولم کنین!
مرد دوم	چی شده آخه!
مرد اول	بذارین با درد خودم بسوزم و بسازم.
مرد دوم	کدوم درد؟
مرد سوم	دیگه دردی وجود نداره.
مرد دوم	دور ورتو خوب نگاه کن!
مرد سوم	ببین کجا هستیم!
مرد دوم	تالار!
مرد سوم	قدرت!
مرد دوم	مردم!

اشاره به بیرون.

مرد سوم	کف می‌زنند!
مرد دوم	هورا می کشند!
مرد سوم	منتظر ما هستند!
مرد دوم	گوش می کنی؟
مرد سوم	تو خواب‌هم نمی‌دیدی‌ها!

گریهٔ مظلومانهٔ مرد اول دوباره اوج می‌گیرد.

مرد اول	نمی‌خوام، نمی‌خوام.
مرد دوم	خواهش می کنم دیگه گریه نکنی.
مرد سوم	ماهم آدمیم، دلمون می‌سوزه.
مرد دوم	بس کن دیگه!
مرد سوم	تموم کن!
مرد اول	نمی کنم، می‌خوام تا آخر عمر گریه کنم.
مرد دوم	چرا؟
مرد سوم	واسه خاطر چیزی گریه می کنی؟
مرد دوم	آره؟

مرد اول به تأیید، سر تکان می‌دهد.

مرد سوم	اینو اول می گفتی.
مرد دوم	حالا چی می‌خوای؟
مرد سوم	هرچی دلت می‌خواد بگو. آره جانم، بگو!

مرد اول مدتی در سکوت، مرد دوم و مرد سوم را نگاه می کند.

مرد اول جانشینی!

مرد دوم وسوم چی؟ چی؟

مرد اول جانشینی!

مرد دوم وسوم به‌خنده می‌افتند. مرد اول یک‌مرتبه می‌زند زیر گریه، به‌گوشه‌ای پناه می‌برد. مرد دوم و سوم همدیگر را نگاه می‌کنند.

مرد دوم باز که شروع کرد.

مرد سوم چرا بهش خندیدی؟

مرد دوم من نه، تو.

مرد سوم تو، نه من.

دوباره به مرد اول نزدیك می‌شوند.

مرد دوم هی!

مرد سوم نگاه کن!

مرد اول در حال زاریدن.

مرد اول این... این دفعه دیگه محاله.

مرد دوم محال چیه؟

مرد سوم اصلا وجود نداره.

مرد اول شما دوتا دلتون به‌حال مـن نمی‌سوزه، منو دوست ندارین.

مرد دوم کی همچو حرفی زد؟

مرد سوم خیلی‌هم خوب می‌سوزه،

مرد اول با هق‌هق گریه.

مرد اول من خواهش کوچولوئی کـردم و... شما... شما... قبول نکردین.

مرد دوم و سوم همدیگر را نگاه می‌کنند.

خیال می کنین جانشینی خیلی مهمه؟

مرد دوم نه، ابداً.

مرد سوم اصلا مهم نیست.

مرد اول پس چرا قبول نمی کنین؟

مرد دوم آخه...

مرد اول آخه نداره دیگه، خـواهش می کنم، عاجـزانه تمنا می کنم، از هردو نفرتون، منو تصدق سربچه‌هاتـون بکنین، رحم کنین!

دامن لباس هردو را گرفته و به‌زانو درآمده.

مرد دوم بلند شو!

با مهربانی.

مرد سوم بلند شو ببین چی میگم.

مرد اول نه، نه، نه. من بلند نمیشم، تا حاجت مـن برآورده

نشه، دامنتونو ول نمی‌کنم.

مرد دوم می‌خواهد لباسش را از چنگ مرد اول در بیاورد.

مرد دوم حالا اینو چرا گرفتی؟
مرد سوم ولم کن دیگه.
مرد اول محاله، محاله.
مرد دوم این که نٌشد آخه.

نمی‌تواند دامنش را بیرون بکشد.

مرد سوم پاره می‌کنی‌ها!

هر دو زور می‌زنند، نمی‌توانند دامن از چنگ مرد اول رها کنند.

مرد اول منو بکشین! فدای سرتون بکنین! رحم کنین! عاجزم! بیچاره‌ام!

مرد دوم و سوم راه افتاده‌اند و مرد اول پشت سر آنها کشیده می‌شود.

مرد دوم چه‌کار کنم؟
مرد سوم دِ حرف بزن! چی از جون ما می‌خوای؟
مرد اول قبول کنین! قبول کنین!

ازحرکت بازمی‌ایستند، نفس تازه می‌کنند. مرد دوم و سوم همدیگر را نگاه می‌کنند و سر تکان می‌دهند.

مرد دوم گرفتار شدیم‌ها.

مرد سوم دستتو بکش.

مرد اول تا قول ندین نمی‌کشم، نمی‌کشم، نمی‌کشم!

مرد دوم خیله خب بابا، خیله‌خب!

مرد اول پس قبول کردین؟

فوری بلند می‌شود، مرد دوم و سوم از دو طرف بازوی مرد اول را می‌چسبند و او را راه می‌برند.

مرد دوم گوش کن!

مرد اول با التماس بازوی او را می‌چسبد و با لحن عاجزانه.

مرد اول نه دیگه، نه!

مرد سوم آخه...

مرد اول با التماس بازوی مرد سوم را می‌چسبد و با لحن عاجزانه.

مرد اول آخه نداره، تمومه، تمومه.

چند لحظه سکوت.

مرد دوم می‌دونی...

مرد اول دیگه نمی‌خوام هیچ‌چی‌رو بدونم.

مرد سوم اما یك مسئله...

مرد اول بازم مسئله؟

مرد دوم یعنی یه‌اشکال کوچولو...

مرد اول کوچولو که مطرح نیست.

مرد دوم نمیشه آخه.

مرد اول نادیده بگیرین.

مرد سوم دست ما که نیست.

مرد اول یه‌کاریش بکنین.

مرد دوم اگه می‌تونستیم که می کردیم.

مرد سوم درحالی‌که دور مرد اول قدم می‌زند و سر تا پای او را ورانداز می‌کند، با لحن خیلی آرام و مهربان.

مرد سوم می‌دونی، اگه تواین جوری نبودی، می‌شد یه...

مرد دوم آره بابا، یه‌دقه خودتو نگاه کن.

مرد اول متعجب سرتا پای خودش را ورانداز می‌کند، و چشم به آن‌ها می‌دوزد.

مرد دوم متوجه شدی؟

مرد سوم کلهٔ گنده.

مرد دوم چشم‌های پف کرده.

مرد سوم دهن گشاد.

مرد دوم ریش بزی.

مرد سوم شکم برآمده.

مرد دوم دست‌های گوشت‌آلود.

مرد سوم پاهای چاق و چله!

مرد دوم و سوم سکوت‌کرده، درضمن با قیافهٔ تأسف آمیز، مرد اول را برانداز می‌کنند.

مرد دوم متأسفم.

مرد سوم نمیشه‌کاریش کرد.

مرد اول چرا نمیشه؟

مرد دوم قبولت نمی‌کنن.

مرد اول چرا نمی‌کنن؟

مرد سوم از ریخت و قیافهٔ خودت بپرس.

مرد اول دوباره خود را برانداز می‌کند.

مرد اول چه‌مه؟

مرد دوم تناسب نداری آخه.

مرد سوم عوضت‌هم که نمیشه کرد. میشه؟

مرد اول یعنی میگین من بد ریختم؟ بدترکیبم؟ زشتم؟

مدتی آن دو را نگاه می‌کند وبه‌شدت عصبانیست.

من افتضاحم یا شما دوتا؟

رو به مرد دوم.

تو با اون قد یه‌وجب وصورت بـی‌خون و پژمرده، انگار تازه از گداخونه بیرون اومده‌ای. مثل یـه‌بچه‌شتر راه میری، دست و بالت مال خودت نیست. عین یه‌احمق، یه‌خل، یه دیوونه.

رو به مرد سوم می‌کند.

یا تو مرتیکه، با اون صورت درب و داغون و بی‌ریختت! انگار کلهٔ یه‌اسب درشکه را به‌بدن اکبیریت پیوند زده‌ان! آدم از دیدنت حالش بهم می‌خوره.

با صدای بلند.

منو قبول نمی کنن یا شما دوتارو؟ من بد ریختم‌یاشما دوتا؟ من تناسب ندارم یا شما دوتا؟

مرد دوم و سوم باهم.

مرد دوم وسوم تو!

مرد اول عصبانی‌تر.

مرد اول مگه چشم‌هاتون نمی‌بینه؟ نگام کنین ! ایـن اندامم! می‌بینین؟

دست‌ها را بالا می‌برد و می‌چرخد.

سینهٔ پهن و سطبرم!

مشت به‌سینه می‌کوبد.

شکم خوش تراش و برآمده‌ام!

دست روی شکم می‌کشد.

کلهٔ بزرگ و پرمغزم!

به‌کله‌اش می‌زند.

چشم‌های درشت و نافذم، دهن پرهیبت وریش‌زیبائی که دارم!

دست به ریش می‌کشد.

این دست‌ها و این پاهایم!

دست وپایش را جلو چشم آن‌دو تکان می‌دهد.

مرد سوم فایده نداره.

مرد دوم متأسفم!

مرد اول و تازه وقار و ابهت و هیبت وصلابت وآقائی و سروری و برازندگی، از این بیشتر؟

راه می‌رود و خود را نمایش می‌دهد.

خوبه؟ درلحظه‌ای که آرامش خاطر دارم.

با آرامش راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

وقتی که عصبانیم!

عصبانی راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

در لحظهٔ افتتاح!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

موقع پیشواز!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

در همراهی با اعوان و انصار!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

پیش به‌سوی هدف‌های بزرگ!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

موقع عزیمت!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

لحظهٔ باز گشت!

راه می‌رود. خندهٔ مرد دوم و سوم.

و اکنون لبخند من، درحضور دیگران!

لبخند می‌زند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

در خلوت!

لبخند می‌زند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

درحال تفقد!

لبخند می‌زند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

موقع رضایت باطن!

لبخند می‌زند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

در موقع تصمیم!

لبخند می‌زند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

و صدایم، عصبانی که هستم!

با صدای بلند.

خفه! موقعی که احساس رضایت می کنم.

با صدای دیگر.

خوبه! خوبه!

خندهٔ مرد دوم و سوم.

در لحظاتی که احساسات غلبه کرده.

با صدای احساساتی.

ای مردم آگاه و بیدار دل.

خندهٔ مرد دوم و سوم.

ضمن ایراد بیانات جالب.

با صدای موقر.

طبق آمار موجود، درپرونده‌های حاضر.

خندهٔ مرد دوم و سوم.

و نگاهم، وقتی که اخمو هستم.

اخمو نگاه می‌کند.

عکاس‌ها که حلقه زده‌اند.

نگاه مخموری می‌کند. خندهٔ مرد دوم و سوم.

افاده که می‌فروشم.

با افاده نگاه می‌کند. خندهٔ مرد دوم و سوم. مرد سوم یک‌دفعه می‌پرد وسط. مرد اول را عقب می‌زند.

مرد سوم درحال راه رفتنه!

ادای راه رفتن مرد اول را در می‌آورد. در تمام حرکاتش اغراق زیادی هست. مرد دوم تنهایی می‌خندد.

عصبانیه!

شکلک درمی‌آورد و خرناسه می‌کشد. سرش را به راست و چپ می‌گرداند. خندهٔ مرد دوم.

لبخند می‌زنند!

دهانش را بازمی‌کند و دندان‌هایش را نشان می‌دهد و بالا وپایین می‌رود. خندهٔ مرد دوم.

فرمایشات بی‌بدیل می‌فرمایند.

صدای مرد اول را تقلید می‌کند.

طبق قاطرهای موجود دریخچال‌های دربسته.

به‌خنده می‌افتد. خندهٔ مرد دوم وسوم باهم مخلوط می‌شود. چندلحظه‌بعد مرد دوم ساکت می‌شود ولی مرد سوم هم‌چنان غش‌و ریسه می‌رود. مرد دوم به مرد اول.

مرد دوم نگاه کن.

مرد سوم را نشان می‌دهد.

تو یه‌هم‌چو کثافتی هستی!

مرد سوم خنده را تمام می‌کند و با خشم به مرد دوم.

مرد سوم کثافت خودتی مرتیکهٔ احمق!

به مرد دوم حمله می‌کند. مرد اول آن دو را با تأسف نگاه می‌کند و سر تکان می‌دهد، مرد سوم با سرعت دنبال مرد دوم می‌دود وچند دور، پشت سر مرد دوم می‌دود و وقتی به او می‌رسد، با عجله از مرد دوم جلو می‌زند. مرد سوم دور می‌شود و با فریاد بلند.

مرد سوم یك امتیاز!

مرد اول یك مرتبه شروع به دویدن می‌کند، چند دور می‌دود و از مرد سوم جلو می‌زند. و با فریاد بلند.

مرد اول یك امتیاز!

مرد دوم روی یك پا شروع به لی‌لی می‌کند، مرد اول و سوم هم شروع می‌کنند. هیچ‌یك نمی‌تواند از دیگری جلو بزند، وقتی پای میز و جلو صحنه می‌رسند. هر سه باهم می‌ایستند و هرسه دست‌ها را بالا می‌برند و باهم فریاد می‌زنند.

هرسه باهم یك امتیاز!

مدتی دست‌هاشان بالاست. هرسه خیال می‌کنند که برنده‌اند. یك‌مرتبه متوجه همدیگر می‌شوند. آرام آرام، از تك‌وتا می‌افتند،دست‌ها را پایین‌می‌آورند، هرسه‌غمگین، شکست‌خورده و افسرده‌اند، چندمدتی درسکوت می‌گذرد، بعد هرسه دورمیز می‌نشینند و درخود فرو می‌روند، وبعد،متوجه‌همدیگرمی‌شوند.

مرد دوم حالا چه‌کار کنیم؟

مدتی همدیگر را نگاه‌می‌کنند. مرد اول چندباردست به پیشانی می‌کشد.

مرد اول قرعه بکشیم.

مرد دوم اگه برنده شدی؟

مرد اول این وظیفهٔ سنگین و خطیر اجتماعی را به عهده می‌گیرم.

مرد سوم اگه من شدم؟

مرد اول به‌شدت اعتراض می کنم.

مرد سوم یعنی اونوقت قبول نداری. نه؟

مرد اول البته که نه. درجنگ عقاید و آراء و مبارزهٔ اصولی، پناه بردن به‌قرعه کشی، احمقانه‌ترین کارهاس.

مرد سوم مگه این که به‌نفع تو تموم بشه؟

به خندهٔ شدیدی دچار می‌شود و ازجا برمی‌خیزد و با همان خنده‌ها دور صحنه راه می‌افتد. خنده تمام می‌شود و مرد سوم مدتی ساکت راه می‌رود. مرد اول و دوم درفکرند. مرد سوم باحرکت تند، انگار که‌کشف بزرگی کرده، جلو می‌آید و باصدای بلند.

پشك بیندازیم.

مرد اول فوری بلندمی‌شود وسکه‌ای ازجیب بیرون آورده، جلوتر می‌آید.

مرد اول خب.

مرد دوم ازجا می‌جهد.

مرد دوم خط!

مرد سوم شیر!

است، یک‌دفعه خاموش می‌شود. لحظه‌ای بعد، سه مردآهسته سر بلند می‌کنند. و به‌علت خاموشی صدا-ها، بیرون‌را نگاه می‌کنند. ازدیدن «جانشین» روی ایوان، یک‌مرتبه ازجا می‌جهند، بعـد بی‌هیچ سر و صدائی، تکه‌پارهٔ لباس‌هاشان را جمع می‌کنند و بـه سینه می‌فشارند. هرسه با تـرس و وحشت و با یک شکل و حرکت، عقب عقب می‌روند و وارد پستو می‌شوند و در را می‌بندنـد. «جانشین» مسلسل را روی پایه محکم کرده‌است. ازبیرون همهمه وصدای دلهره و وحشت شنیده می‌شود، «جانشین» زانو به زمین می‌زند. صدای رگبار مسلسل، و نعره وفریاد آن‌هائی‌که بی‌رحمانه دربیرون درو می‌شوند.

•

انتشارات آگاه
تهران، خیابان شاهرضا، مقابل دبیرخانهٔ دانشگاه تهران